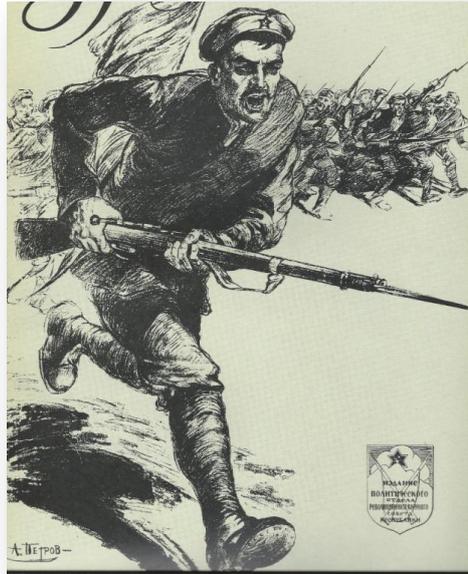


# پیکار مسلحانه یک مسئله مرکزی در تئوری انقلابی (بخش نخست)



## توفان آراز

تاریخ بما می آموزد که مشی سیاسی و نظامی صحیح  
بخودی خود و در آرامش بوجود نیامده و تکامل نمی-  
یابد، بلکه فقط در آتش مبارزه بوجود آمده و رشد و  
قوام می پذیرد. این مشی باید از یکسو علیه اپور-  
تونیسیم "چپ" و از سوی دیگر علیه اپورتونیسیم  
راست بمبارزه برخیزد.

مائوتسه تون

(Mao Tse-Tung)

(۱۸۹۳ - ۱۹۷۶)

۱

بارزه طبقاتی به هدف ایجاد انقلاب مقتضی شناخت انقلابی است. درک عدم امکان پیروزی انقلاب  
در صورت نبود تئوری علمی انقلابی حائز اهمیت اساسی است. تئوری انقلابی یک پدیده آکادمیک  
نیست. آن نه صرفاً توضیح دهنده روابط اجتماعی، بلکه در درجه نخست رهنمون عمل انقلابی  
است. آن باید راه حل مشخص و عملی مسئله نیروها، اهداف، وسایل و طرق انقلاب سوسیالیستی باشد.  
آن باید از توانایی حل مسئله قدرت حاکمه، تنویر چگونگی "گذار جامعه به سوسیالیسم"، تصرف  
قدرت سرمایه از سوی سازمان های پرولتاریایی برخوردار باشد. خیال بافی ها و سوگندها دوی درد و  
چاره کار نیست. منافع طبقاتی متضاد، وسایل و شیوه های طبقات حاکمه برای حفظ قدرت باید مورد



پژوهش قرار گیرند. گام های ضرور و ممکن به صوب دیکتاتوری پرولتاریا باید مشخص گردند، وگرنه تئوری انقلابی ناقص و رهنمون عمل نادرست خواهد بود.

مشکلی بزرگ اینست که در بسیاری اوقات کمبودهای واقعاً موجود به موقع شناخته نمی شود، زیرا انقلابیون می پندارند که مسائل جاری پروسه انقلابی را می توان با راه حل های قدیمی حل کرد. تجارب تاریخی - که کسی را سر مخالفت با این نیست - اساس سوسیالیسم علمی می باشد، و آن مشتمل بر شناخت قوانین تکامل عمومی جامعه با منشأش در این تجارب است. تنها کاربرد خلاقانه این شناخت در وضعیت آنی مشخص توان به پیش بردن انقلاب را دارد. مبارزات طبقاتی موفقیت آمیز گذشته نه نمونه هایی برای کپی کردن، اما دروسی برای آموختن اند.

کمون پاریس در ۱۸۷۱، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه و انقلاب چین در ۱۹۴۹ از شرایط اجتماعی ای نشأ گرفته اند، که قابل مقایسه با وضعیت های زمانی بعدین نبوده اند. از دیگر سو مبارزین قادر به تهیه یک تئوری انقلابی مکفی در صورت احتراز از درس گیری از این تجارب با اعتبار کماکان شان برای عملکردهای آن ها نخواهند بود.

مطالعه دروس تاریخی تنها درحالی سودمند و حائز اهمیت است، که به توان به درستی قادر به درک رابطه بین ماهیت ویژه و عمومی وقایع بود. مورد عمومی در مورد ویژه وجود دارد، و مورد ویژه جزئی از مورد عمومی است. تکامل جریان وقایع قیام مارس ۱۸۷۱ در پاریس (Paris)، انقلاب اکتبر روسیه، انقلاب چین و سقوط رژیم دیکتاتوری و کارگزار امپریالیسم آمریکا فولجنیکو باتیستا (Fulgencio Batista) (۱۹۰۱-۱۹۵۹) در کوبا مؤید اینند، که حدت مبارزه طبقاتی بین بورژوازی و پرولتاریا بر سر شکل دهی روابط تولید اجتماعی به طور اجتناب ناپذیر به پیکار مسلحانه، به جنگ داخلی منتهی می گردد.

دلیل عالی ترین شکل مبارزه طبقاتی و چاره بودن پیکار مسلحانه این واقعیت است، که حاکمان موفق به تضمین نفوذشان بر دستگاه قدرت دولتی و برقراری انحصار دولت بر ابزار قدرت در نهایت تعیین کننده پلیس و ارتش گردیده اند. این تأیید چه در مورد شکل مستقیم و چه شکل پارلمانتاریستی دیکتاتوری بورژوازی صدق می کند. عامل بالقوه خشونت اجتماعی در شعاعی گسترده به ابزار قدرت در ید طبقات حاکمه، به سلاح دفاع از امتیازات شان در برابر مطالبات اکثریت غالب مردم، مولدین استثمار شده مبدل گشته است. در تاریخ هرگز اتفاق نیفتاده که طبقات حاکمه به میل و خواسته خود از حق مالکیت شان بر وسایل تولید یا از امتیازات شان صرف نظر نموده باشند. و دلیل و شاهدهی برای تغییر این امر وجود ندارد. وقایع آنوشویتس (Auschwitz)، ستیف (Sétif)، ویتنام، اندونزی و عمان اثبات این واقعیت بوده اند، که قتل عام و پاک سازی قومی منحصر به سیستم های گذشته دور و کهن نیست، بلکه حتی امروز جزئی از شیوه های قدرت طبقات حاکمه می باشد. حاکمان به صورت طبقات استثمارگر هستی روانی و اجتماعی شان را با موقعیت قدرت شان یکسان می دانند. برای آنان شکل هستی نوع دیگری متصور نیست. آنان تا آخرین نفس برای حفظ قدرت می ستیزند. سرمایه در هر جا که صاحب قدرت واقعی است، از هیچ تدبیر و تلاشی برای تطویل هستیش فروگذار نمی نماید.

توقع گذار صلح آمیز از سرمایه داری به سوسیالیسم در متروپول (پایتخت، شهر مهم، متران نشین، مرکز کار) ها نیز عاری از هر گونه دلیل مادی است. قیام های اجتماعی گذشته و حال دلالت بر این بینش توانند داشت، که مبارزه طبقاتی انقلابی پرولتاریا برضد حاکمیت سرمایه داری در مرحله تعیین کننده عالی به جنگ داخلی مسلحانه منتهی می گردد؛ به عبارت دیگر، مبارزه مسلحانه عالی ترین مرحله مبارزه طبقاتی است. مائو این بینش را چنین بیان داشته است: "وظیفه مرکزی و عالی ترین شکل انقلاب تصرف قدرت بوسیله نیروهای مسلح، یعنی حل مسئله از طریق جنگ است. این اصل انقلابی مارکسیستی - لنینیستی در همه جا، چه در چین و چه در کشورهای دیگر، صادق است."<sup>۲</sup>

اگر مرحله مسلحانه مبارزه طبقاتی تحت شرایط مشخص اجتماعی اجتناب ناپذیر باشد، پس تئوری انقلابی باید جنبه نظامی مبارزه طبقاتی و رهنمون مشخص عمل نظامی را منعکس سازد. این

نکته که سیاست در انقلاب سوسیالیستی در درجه اول اهمیت قرار می گیرد، نمی تواند و نباید به معنای آن باشد که جنبه سیاسی مبارزه طبقاتی به طور جداگانه ملاحظه گردد، و دیگر جوانب مهم نادیده گرفته شوند، زیرا چنین شیوه ای به منزله در نظر گرفتن صرفاً یک جزء واقعیت اجتماعی و لذا ارائه تصویر جعلی کلیت خواهد بود. قرار گرفتن سیاست در درجه اول اهمیت البته همواره صادق است، اما این تنها بدان معناست که اشکال نظامی پیکار تحت الشعاع اهداف سیاسی انقلاب قرار می گیرد.

لنین یک تئوری نظامی صحیح برای قیام مسلحانه پسا جنگ جهانی امپریالیستی فرموله کرده

است. کارل هینریش مارکس (Karl Heinrich Marx) (۱۸۱۸-۸۳) و

فریدریش انگلس (Friedrich Engels) (۱۸۲۰-۹۵) براساس

تجارب انقلابات از ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰ و از کمون پاریس اصول

مهمی برای مرحله نظامی مبارزه طبقاتی تعیین نموده اند.

در مجموع کلاسیک های تئوری انقلابی نه فقط به نفی

مرحله نظامی در پیکار طبقات نپرداخته اند، بلکه آن را

یک مرحله اجتناب ناپذیر در انقلاب نیز ملاحظه نموده اند.

سهم مهم مائو در تئوری انقلابی مدرن از جمله این تز آز-

مایش و تأیید شده در جنگ خلقی چین می باشد، که سازمان

انقلابی پرولتاریا قادر به هدایت انقلاب به پیروزی است،

مشروط به این که آن همزمان نظامی باشد، مشروط به این که

حزب کمونیست یک ارتش سرخ متشکل از طبقات انقلابی

نیز پدید آورد.

مائو پذیرفته بود که پسا امپریالیسم جهانگیر و

سازمان یافته تضاد بین تشکیلات نظامی طبقات

آنتاگونیستی (متخاصم) تضاد عمده در دوره درازمدت تکامل

تدریجی جنگ خلقی انقلابی - که حرکت آن تعیین کننده

پروسه انقلاب بود - می باشد. مع الوصف او توجه بخصوصی به مسئله نظامی معطوف داشته، به

توسط رهنمودهایش سیاست را در درجه اول اهمیت قرار داده بود.

مائو ضمن تهیه تئوری نظامی انقلاب پرولتاریایی در مخالفت پی گیر با جناح دگماتیسمین ها در

حزب، که به شیوه غیرانتقادی سخنگویان کپی کردن سیستم روسیه شوروی بودند، به نحو صحیح اصول

تئوری شناخت دیالکتیکی - ماتریالیستی را مورد استفاده قرار داده است، به این معنا که او پی گیرانه

علیه گرایش به منتقل نمودن نتیجه گیری هایی که کلاسیک ها براساس روابط اجتماعی متفاوتی به آن-

ها رسیده بودند، مستقیماً به مناسبات چین مبارزه می نمود، و به این معنا که حزب را برای استعداد

تجزیه و تحلیل مستقلانه مناسبات اجتماعی در چین انقلابی با اسلوب ماتریالیسم دیالکتیکی آموزش

می داد، تا حزب به این شکل به شناخت از جامعه چین به رسد، و قادر به نتیجه گیری های صحیح گردد،

زیرا تنها به این صورت تئوری انقلابی، که توان هدایت طبقات انقلابی در چین به پیروزی را داشته

باشد، می توانست پدید آید.

درخصوص اسلوب، مائو راهی را که همه جنبش های انقلابی در آینده می باید درپیش گیرند، نموده

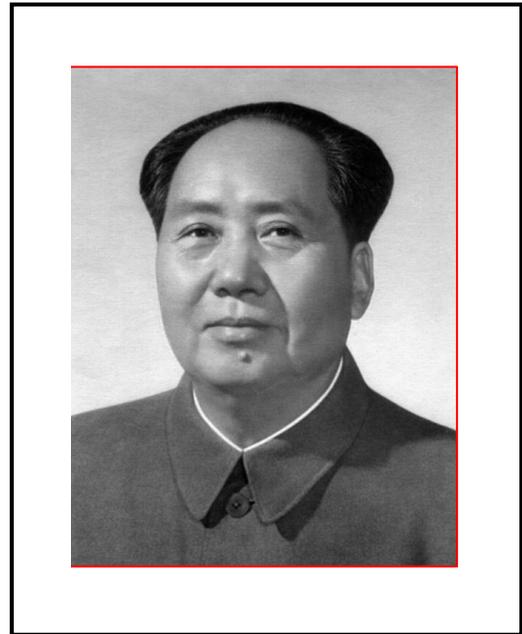
است:

- داخل کردن موضوع نتایج نظامی مبارزه طبقاتی به صورت یک مسئله مرکزی در تئوری و پراتیک انقلابی، تجزیه و تحلیل دقیق رابطه ویژه هر طبقه ای با پیکار انقلابی پرو- لتاریا و تناسب قوا بین طبقات آنتاگونیستی.

- خودداری از تحویل گرفتن برنامه از قبل تهیه شده، اما تحقیقات تحلیلی مستقلانه برای

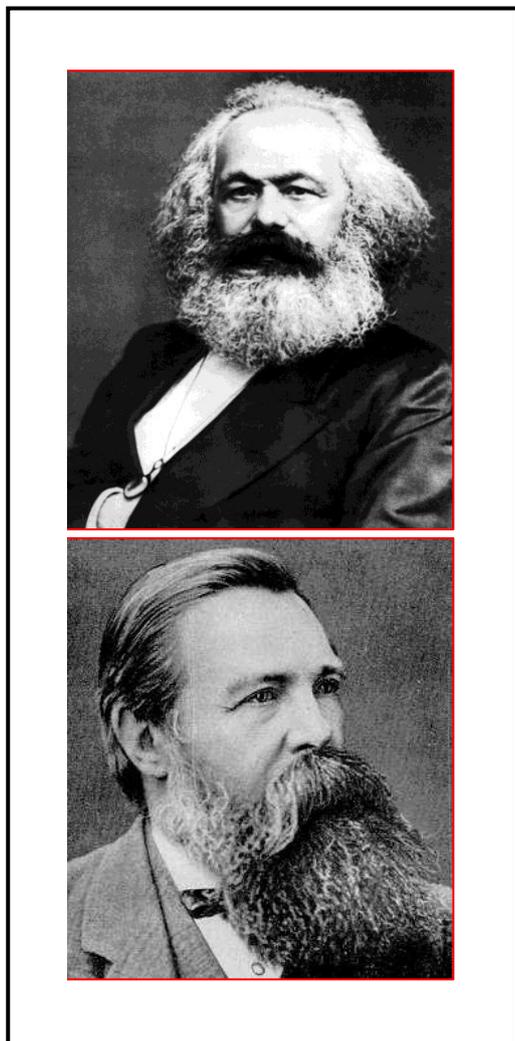
انکشاف و در عمل استعمال اشکال ممکن و با دورنما برای پیکار نظامی جهت سلب قدرت از

سرمایه.



- به توسط تجارب عملی آزمایش ایده سیاسی - نظامی و در صورت لزوم تصحیح آن.
- از طریق مبارزه عملی تغییر دادن تناسب قوا به سود طبقات انقلابی و سپس تحت شرایط متغیر اعتلای مبارزه نظامی و سیاسی به مرحله بعدین، عالی و قس علی هذا تا پیروزی نهایی پرولتاریا.

۲



در دهه ۷۰ در غرب انقلابیون در راستای ایجاد سازمان های پرولتاریایی انقلابی برطبق اصول بلشویکی سازمان دهی کارگران صنعت و تبلیغ انقلاب سوسیالیستی در میان کارگران تلاش می ورزیدند. آیا تصور آن ها از انقلاب سوسیالیستی چگونه بود؟ کدام تئوری انقلابی اساس سازمانی شان را تشکیل می داد؟ چه چیزی به کارگران درباره پروسه آتی انقلاب، درباره خطر مسخ و تحریف اصول راهبرده و راهکارانه گفته می شد؟ آیا به نظر آنان کارگران برای ریختن دهی آگاهانه پروسه انقلابی و رهبری انقلاب کدام راه را می باید برگزینند؟

آن ها به کارگران می گفتند، که قدرت سرمایه داری باید از میان برداشته شود؛ دیکتاتوری پرولتاریا باید برقرار گردد؛ وسایل تولید باید به تملک جامعه درآورده شوند. آن ها مبلغین عملیات توده ای، تشکیلات سانترالیستی - دمو-کراتیک پیشاهنگ پرولتاریا، حزب کمونیست انقلابی، و همبستگی با سرکوب شدگان دنیا بودند. آیا آن ها به پرسش کارگران که چگونه ماشین سرکوبگر دولت می تواند وادار به تمکین شده، نهایتاً معدوم گردد؟ چنین پاسخ می دادند، که قدرت سرمایه تنها از طریق "تظاهرات پر قدرت خلق"، از طریق اعتصاب عمومی و اشغال کارخانه ها از سوی کارگران می توانست خرد و از هم پاشیده شود؟ نه.

نه حتی یک حزب کارگری سازمان یافته با ریشه در توده ها قادر به ممانعت از این نیست که حاکمان پلیس و ارتش را برضد تظاهر کنندگان و اعتصابات وارد عمل سازند، و حمام خون به پا کنند؛ چند هزار تن از فعال ترین کادرهای

انقلابی در اردوگاه های کار اجباری فاشیست ها به اسارت کشیده شوند یا کشتار گردند؛ اعتصاب عمومی در نتیجه گرسنگی و فرسایش توده ها شکسته شود، و توده ها از رهبرانی که آن ها را بی سلاح به میدان عملیات می کشانند، مأیوس گردند.

قدرت دولتی بورژوازی مسلماً در نتیجه اعتلای جنبش توده ای انقلابی تضعیف می گردد، ولی معدوم نه. در صورت متوقف گردانده شدن پیش تازی توده ها در زمان ضدانقلاب، سرمایه نیرو گرفته از وضعیت، یک دیکتاتوری فاشیستی برقرار، و مجدداً "آرامش در بازار کار" را برطبق حکم مالکان مستقر می-نماید. اعتصاب عمومی قدر مسلم اقتصاد یک کشور صنعتی را فلج می سازد، اما آن به خودی خود حلال مسئله نمی تواند باشد.

تحت قیام مه ۱۹۶۸ در فرانسه البته یک حزب انقلابی سازمان یافته به معیار ملی می توانست قادر به تدارک اعتصاب به مدت چند هفته ای گردد. اما بعد چه؟ حتی در صورتی که کمیته های کارگران همه

جا " قدرت" را در شهرها به تصرف خود درمی آوردند، حتی در صورتی که کمیته های کارخانه<sup>۴</sup> تولید را برحسب نیازهای پرولتاریا سازمان می دادند، درهرحال طبقات حاکمه دستگاه سرکوبگر پلیس و ارتش را از دست نمی دادند. این نظریه که اعتصاب عمومی منجر به قیام عمومی می گردد، طی دهه های متمادی به مانند شبخ در اذهان انقلابیون حضور داشته است. صحیح تر اینست که قیام عمومی را به صورت آخرین مرحله ی پیکار مسلحانه درازمدت بر علیه دستگاه سرکوبگر دولتی، که تنها از طریق این پیکار می تواند متدرجاً متزلزل، روحیه اش تضعیف و نهایتاً خرد شود، استنباط نمود.

برخلاف کارگران اعتصابی، یک ارتش منظم صاحب شبکه فرماندهی آموزش دیده، متخصص و کشورشمول است؛ ذخایر غذایی، مواد سوختی، اسلحه، مهمات و ادوات آن به اندازه کافی نه فقط با نظر به مقابله با منازعات خارجی، هم چنین با نظر به جنگ داخلی تهیه دیده می شود. سیستم حمل و نقل و ارتباط ارتش مستقل از وسایل حمل و نقل عمومی می باشد. یک اعتصاب راه آهن و پست قادر به مضروب ساختن دستگاه ارتش به شکل مؤثر نیست. وانگهی یک ارتش تا کنون پیوسته از توانایی فراهم آوردن امور ضروری از طریق عملیات نظامی مناسب و به راه انداختن تولید در تناسب با نیازهایش برخوردار بوده است. در آخر همواره سرباز است که به گرسنگی دچار می گردد.

این مبدأ راهبردها، که سازگار با مبارزات توده ای نمی باشد، تازه نبوده. در سابق نیز مسئله چشم-انداز مناسب پیکار نظامی مطرح گشته است. انگلس پس از شرکت فعالانه در مبارزات نظامی تحت کارزار قانون اساسی در ۱۸۴۹ به شکل مؤثر با مسائل جنگ، عموماً، و مسائل جنگ داخلی انقلابی، خصوصاً، اشتغال یافته است. انگلس در مارس ۱۸۹۵ در پیشگفتار خود بر کتاب **مبارزات طبقاتی در فرا-نسه ۱۸۴۸/۱۸۵۰**، اثر مارکس<sup>۵</sup> - پیشگفتاری که بعد مورد سوء استفاده بی شرمانه سوسیال دموکراسی آلمان قرار گرفته - توضیح داده است، که " کارگران در فرانسه، پس از هر انقلابی مسلح بوده اند؛ " لذا بورژواهایی که زمام امور دولت را در دست داشتند خلع سلاح کارگران را نخستین فرض خود میدانستند. از اینجا است که پس از هر انقلاب که بتوسط کارگران به پیروزی میرسد مبارزه نوینی آغاز میگردد و به شکست کارگران میانجامد.<sup>۶</sup> و نیز به قول انگلس، درمقابل پیشرفت فنون جنگ، قیام به شکل قدیم، مبارزه خیابانی با سنگربندی، که تا ۱۸۴۸ همه جا نتیجه نهایی را داشت، کهنه شده بود.<sup>۷</sup>

به دنبال انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه لنین - تحت تأثیر قیام - اظهار داشته است: " مطلقاً طبیعی و اجتناب ناپذیرست که قیام اشکال عالی تر و پیچیده تر یک جنگ داخلی درازمدت را در سراسر کشور به خود به گیرد، یعنی پیکار مسلحانه دو گروه از مردم."<sup>۸</sup>

این تصدیقات ابتداء در جریان وقایع ماه مه در فرانسه تأیید گردید.

پراکندگی خلق در انقلاب پرولتاریایی عامل تقویت قدرت ضدانقلاب می باشد. در انقلاب ۱۹۰۵ گروه-های ترور فاشیستی تشکیلات " صدهای سیاه" را به وجود آورده بودند. برنامه رییس پلیس تزاری، لوپو-خین (Lopukhin)، برای سرکوب فاشیستی به این مضمون به توسط لنین به دست ما رسیده است: " شروط و قواعد امنیتی که روزی مایه هراس بوده، ثابت کرده است، که [انقلابیون] فقط حيله کاران مفلوک، حقیر، دوپهلوگویان ناراضی با تمایل به تحریک " جماعت ساده لوح" هستند. (...) در برابر انقلاب مردم، درمقابل مبارزه طبقاتی نمی توان به کار پلیس اکتفاء کرد؛ از سوی مردم و طبقات نیز باید پشتیبانی به-عمل آید. (...) باید نفرت ملی را شعله ور کرد؛ باید " گروه های صدهای سیاه" از میان عقب مانده ترین اقشار خُرده بورژوازی از حیث سیاسی در شهرها(و بعد مسلماً هم چنین در روستاها) تشکیل داد؛ باید کو-شید تا جمیع عناصر ارتجاعی در مردم را برای دفاع از تخت سلطنت متحد ساخت؛ باید مبارزه پلیس علیه محافل دانشجویی را به مبارزه گروهی از مردم علیه دیگری تبدیل نمود. دولت نیز اکنون دقیقاً با این شیوه رفتار می کند (...)."<sup>۹</sup>



نبردهای خیابانی در پاریس تحت قیام مه ۱۹۶۸

این گرایش تاریخی، که نتیجه مستقیم تکامل مبارزه طبقاتی است، تا به زمان ما ادامه یافته، و اکما- لش را در " پیراهن سیاه ها"ی ایتالیایی، " شعبات هجومی" نازیست ها(اس.آ. SA)) و " دستجات محافظتی"(اس.اس. SS)) یافته است. ولیکن " اکمال" ترور فاشیستی به منزله " اختتام" آن نیست. طبقات حاکمه درس فراگرفته را از یاد نبرده اند. در فرانسه تظاهرات ۱ میلیون کارگر و دانشجو در ۱۳ مه ۱۹۶۸ با به اصطلاح " تظاهرات" ۸۰۰/۰۰۰ عناصر بورژوازی و خُرده بورژوازی در قطب مخالف روبه رو گردید، عناصری که تصمیم مبرم شان دایر بر دفاع از سیستم سرمایه داری را اعلام داشته، بلافاصله آغاز به تشکیل " کمیته های دفاع از جمهوری"(ثی.دی.آر. CDR)) در سرتاسر کشور نمودند.

آیا چه کسی براساس تجارب تاریخی می توانست ذره ای تردید در این واقعیت داشته باشد، که اتحادیه های فاشیستی فعال در قطب مخالف سازمان های پرولتاریایی به توسط ترور عادی، جاسوسی و تحریکات شان به صورت بسیار فعالانه واحدهای ارتش و پلیس را در سرکوب قیام یاری خواهند نمود؟ غیرقابل اعتماد بودن ارتش مبتنی بر نظام وظیفه عمومی اجباری حتی از نظر خود طبقات حاکمه پوشیده نبوده، چنان که در ممالک صنعتی غربی مواجه با افزایش موج انقلابی تمایلات به لغو نظام وظیفه عمومی اجباری و تدارک واحدهای برگزیده برای سرکوب قیام ها و عملیات چریکی شهری، برای تعویض سربازان پرولتاریایی با آدم کشان حرفه ای مغزشویی شده اونیفورم پوش برخوردار از آموزش فنی عالی ابراز گردیده است. در این گونه واحدها تا درجه زیادی تمایلات به فرار از خدمت قابل انتظار نیست، همان سان که دوستی و همدستی اعضای ارتش حرفه ای با توده های انقلابی اساساً قابل تصور نمی باشد.

در دهه ۷۰ احتمال تصرف قدرت از سوی توده های پرولتاریایی از طریق اعتصابات عمومی و قیام در فرانسه و ایتالیا حقیقتاً بسیار قوی بود. در صورت وقوع چنین امری شیوه مقابله و سیاست نظامیون با آن از قبل می توانست روشن باشد.

ژنرال ژاک ماسو(Jacques Massu)(۲۰۰۲-۱۹۰۸) تحت وقایع ماه مه در فرانسه دست اندر کار شروع مرحله نظامی مبارزه طبقاتی بود. واحدهای زرهی او با تحسین مطبوعات بورژوایی به سوی پاریس به حرکت درآمدند. آسان است تصور این که واحدهای برگزیده این ژنرال عملاً قادر به وارد آوردن چه صدمات سنگینی به پرولتاریای فرانسه بودند. کسانی می توانند به گویند که مداخله ارتش تنها در صورت خشونت کاری قیامیون و نتیجه با قربانیان بسیار ممکن می بود، و وانگهی در آن حالت می باید انتظار داشت بخشی از ارتش مبتنی بر نظام وظیفه عمومی اجباری از تیراندازی به کارگران خودداری نمایند. از این گونه کسان باید پرسید: پس حاکمان چه؟ آیا آن ها نیز از به پا کردن حمام خون سرباز می زدند؟ کسی دلیلی برای عادت داشتن آنان به وسواس اخلاقی یا عذاب وجدان نمی یابد. البته آنان گاهی از گناه جنایت سرباز می زنند، اجازه سقوط کابینه های مردم ستیز دولت را می دهند، و حتی با احزاب

کمونیستی سنتی - منظور احزابی که تنها از نام کمونیست اند - اگر آن احزاب پذیرای قانون اساسی بورژوازی باشند، ائتلاف می نمایند.

علت چنین سیاستی همزمان نشانگر حدود آنست: غریزه بقاء. سرمایه یک گام به عقب برمی دارد تا ضربات پرولتاریا را دریافت نماید، و نیرویش را برای وارد ساختن ضربات تازه خود بر پرولتاریا جمع آورد. و سرمایه هرگز تن به تسلیم نمی سپارد. در فرانسه باوجود اشغال کارخانه ها و خوداداری پرولتاریا، انقلابیون ابتکار عمل را با مداخله ارتش از دست دادند.

سیاست ارتش در موارد ناآرامی عمومی و قیام آزمایش شده، عمده در همه جا یکسان است: واحدهای قابل اعتماد در نقاط راهبردارانه مهم برتری دستگاه سرکوب را به نمایش می گذارند. واحدهای متزلزل و غیرفعال پلیس و ارتش عمده به هراس افکنده می شوند، و همزمان مواضع مهم پرولتاریایی منعدم یا منفعل گردانده می شوند، خاصه نقاط اطلاعات رسانی، که در هر انقلابی موجودند، و به مانند پرچم در مبارزه پیروزی یا شکست را علامت می دهند. این گونه مواضع در مه ۱۹۶۸ در فرانسه کارخانجات اتومبیل سازی رنو و سیتروئن بودند.

در چنین وقایعی معمولاً چند هزار فعال پرولتاریایی، رهبران اعتصاب یا قیام دستگیر می-گردند، به اردوگاه های کار اجباری کشانده می شوند، یا در دادگاه نظامی محکوم و به جوخه اعدام سپرده می شوند. ارتش از عملیات ذخیره رسانی پرولتاریا جلوگیری به عمل می آورد، و سپس کادرهای پرولتاریایی به جرم غارت اموال دولتی به مجازات می رسند. ارتش خود تقسیم امور ضروری بین مردم را به بهانه برآوردن نیازها به صورت عادلانه تر برعهده می گیرد. ارتش هم چنین از طریق برنامه های امدادی سرمایه بین المللی اغلب قادر به تهیه ذخایر افزون تر و بهتری است.

از طرف دیگر حاکمان اعلان می دارند، که آماده پذیرفتن "مطالبات عادلانه کارگران" پس از برقراری مجدد آرامش و نظم هستند. هر اندازه منازعات به طول انجامند، به همان اندازه خطر این که بخشی از کارگران به مذاکرات با احزاب بورژوایی "برای نجات آن چه ممکن باشد" به پردازند، افزایش می یابد، و این نیز منتهی به شکست قیام می گردد.

آیا چه کسی امکان و توان ممانعت از حرکت واحدهای ارتش در کشور را دارد؟ چه کسی در چنین وضعیتی خودروهای زرهی، هلیکوپترها، ستون های متحرک، فرماندهی های منفعل کننده: "پاراس" (Paras)، "مارین ها" (Marines)، "رنجرها" (Rangers) و هر نام دیگری که بر خود داشته باشند، را متوقف می سازد؟ واحدهای مبارزاتی کارگران با آموزش ابتدایی و بدون تجربه نظامی، که به طور خود به خودی به وجود می آیند، و در نهایت قادر به دست یابی به اسلحه سبک از طریق عملیات بر ضد پاسگاه های پلیس و پست های نظامی هستند؟ به فرض این که واحدهای منظم ارتش در نهایت امر به انقلاب ملحق گردند، ذخایر آن ها نیز سریعاً به مصرف می رسد.

گرچه این همه به خودی خود واضح است، اما معمولاً گرایش به نادیده گرفتن شرایط نظامی انقلاب به همان درجه رشد می کند، که دستگاه سرکوب با نظر به سرکوبی اغتشاشات و قیام ها تخصص می-یابد.<sup>۱۰</sup>

در پی شکست نظامی قیام، برای کادرهای فروکاسته پرولتاریایی زمان "مقاومت" غیرقانونی در همبستگی با کلیه نیروهای "ضدفاشیستی" فرامی رسد. نیروی دیکتاتوری فاشیستی متدرجاً تضعیف می گردد. "جبهه وحدت" نیروهای دموکراتیک در صحنه ظاهر می شود. قیام سیاسی داخل حدود ممکن می گردد. ولیکن باز نتیجه فقط برقراری مجدد "دموکراسی بورژوایی"، یعنی شکل ماقبل فاشیستی دیکتاتوری پنهان بورژوازی، است.

تنها به این بهاء جبهه وحدت و فرجام کار رژیم فاشیستی امکان پذیر می گردد. تنها به شرط تضمین شدن "دموکراسی بورژوایی" سرمایه خود را حاضر به گذشت و خاتمه دادن به کار دولتداری فا-شیستش نشان می دهد. به این ترتیب اشکال مختلف قدرت سرمایه دارانه پدید می آیند. دموکراسی پارلمانتاریستی ظاهری، دیکتاتوری آشکار و فاشیستی بورژوایی را به دنبال دارد، و این نیز به نوبه خود شکل قدرت پارلمانتاریستی و غیره را، تا زمانی که پرولتاریا بالاخره درک کند، که مبارزه نظامی،

به مثابه مؤثرترین راه غلبه بر دشمن طبقاتی، نمی تواند با هیچ شکل دیگر مبارزه، با هیچ اتحادی با سایر نیروهای سیاسی، با هیچ سیاست به اصطلاح خلقی یا سیاست وحدت تعویض گردد. جمیع اشکال و اتحادهای سیاسی فقط می توانند دارای اهمیت پشتیبانی کننده برای پیکار مسلحانه باشند.

دورنمای پیروزی است که شور و اشتیاق توده ها به عملیات انقلابی را برمی انگیزد، و بدون این شور و اشتیاق نیز هیچ انقلابی در تاریخ مبارزات طبقاتی شاهد پیروزی را در آغوش نکشیده است. بنابراین، " ما باید دورنمای پیروزی در جنگ را به توده های مردم عرضه داریم، بآنها بفهمانیم که شکست ها و دشواری ها خصلت گذرا دارد و اگر بدون تزلزل بمبارزه ادامه دهیم پیروزی قطعی با ما خواهد بود."<sup>۱۱</sup> به این هم چنین باید افزود، حزب به خوبی سازمان یافته و آموزش دیده تنها در صورتی قادر به بسیج توده ها است، که امکانات پیروزی را به نحو متقاعد کننده به توده ها به نمایاند. در این جا حقه و شعبده به کار نمی آید! توده های مکرراً فریب خورده، اغفال شده، مأیوس گشته و شکست خورده از این لحاظ بسیار حساس و خُرده گیرند.

### ۳

هر تبلیغاتی که اهداف انقلابی را اعلان دارد، در صورت نمودن راه های نیل به آن اهداف بی اثر می باشد. تبلیغات انقلابی باید عمل آگاهانه توده ها را در مد نظر قرار دهد. آن باید اشکال ضروری مشخص و واقع-بینانه این عمل را توصیه نماید. نخستین گام های عملی می توانند نشان دهند که تبلیغات صرفاً عبارت پردازی است یا رهنمون واقعاً شایسته.

موافقین با ایده مبنی بر این که تحقق یافتن جامعه سوسیالیستی تنها درگرو آنست که قدرت سرمایه در هم شکسته شود، نمی توانند چگونگی درهم شکسته شدن قدرت سرمایه - مسئله ای تعیین کننده - را نادیده گیرند.

سازمان سیاسی پرولتاریا، حزب کمونیست، هدفی در خود نمی باشد. انقلاب صرفاً با حضور سازمان حزبی واقعه ای تمام شده نیست. طی تاریخ در ممالکی این سازمان - به رغم اطمینان دهی های تشریفاتی رهبران - مکرراً به هدفی در خود تبدیل گشته، و تمایل به حفظ وضع قانونی حزب در وضعیت های مهمی آن را از خطوط مقدم مبارزه طبقاتی عقب کشیده است. تجربه تاریخی تکرار پیوسته اعلام خطر مائو در خصوص جعل کردن تئوری مارکسیستی با تبدیل حزب کمونیست به هدفی در خود را لازم می سازد.

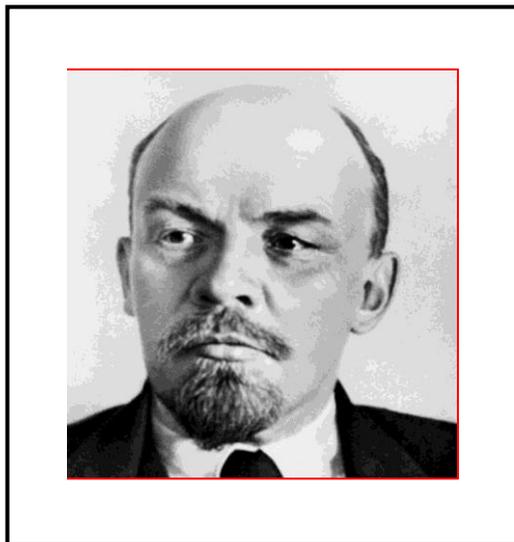
همانند تئوری انقلابی بیان سازمانی آن، حزب کمونیست، نیز نیزه ای در ید پرولتاریاست، و این نیزه ابزاری برای تغییر جامعه، سلاحی برای سلب قدرت از سرمایه می باشد. وسیله باید متناسب با هدف، سلاح باید کاری تر از سلاح خصم باشد.

بنای حزب انقلابی بسته به چگونگی پروسه انقلابی و نحوه ساختن مؤثر آن است. در صورت عدم تنویر محتوی و اشکال مبارزه انقلابی، انقلابیون بی شک با خطر ایجاد یک سازمان حزبی مواجه می-گردند، که شایسته رهبری توده ها نیست، و - بدتر - به عامل مزاحمی برای جنبش تبدیل می شود. اگر حزب بدون شناخت نظری از اهداف و پروسه انقلابی ایجاد گردد، آن خواهی نخواهی یک " تئوری" صرفاً مناسب با امکانات و حدودش و بی توجه به نیازهای جنبش انقلابی را اختیار خواهد نمود.

مبارزات طبقاتی گذشته سوسیالیسم علمی را تکامل بخشیده اند. آن به اساس ثابتی برای انقلاب سوسیالیستی جهانی تبدیل گشته است. اما این تئوری برای قادر بودن به عملکرد سوومندش باید در هر مرحله ای از کلیت پروسه انقلابی براساس تجارب و مناسبات متغیر مداوماً تکامل داده شود، البته با در نظر داشت این که در صورتی که مناسبات متغیر و تجارب مبارزات سابق جزء تجزیه و تحلیلات نگردد، تئوری ناقص و غیرقابل استفاده خواهد بود.

از سال ۱۹۱۷ به بعد جوامع غربی در مسیر تغییرات قرار گرفته اند. پیروزی بین المللی طبقه کارگر و شکست پرولتاریای آلمان بینش نوینی را در قوانین تکامل اجتماعی اقتضاء نموده است. سیستم جهانی امپریالیسم خود را با وضعیتی وفق داده بود، که در اثر انقلاب در روسیه در اکتبر ۱۹۱۷ اساساً تغییر یافته است.

گفتنی است، سوسیال دموکرات های آلمان وابسته به **انترناسیونال دوم** نوعی راه کسب قدرت کارگری را تصور می نموده اند، که امروزه با نظر به تجارب حاصله از فاشیسم آلمان بی نهایت ساده لوحانه به نظر می رسد. به عنوان نمونه آنتون پان-نکوک (Anton Pannekoek) (۱۸۷۳-۱۹۶۰) جداً توقع داشته، که " فلج سازی مطبوعات، ممنوعیت گردهم آیی، توقیف رهبران مبارزات (...)، وضع محاصره و اخبار ساختگی" "افراطی ترین تدابیر" بورژوازی درمقابله با مبارزه انقلابی پرولتاریایی خواهند بود!<sup>۱۲</sup> حتی تصورات کارل کائو-تسکی (Karl Kautsky) (۱۸۵۴-۱۹۳۸) - که لنین او را "مرتد از مارکسیسم" می دانسته<sup>۱۳</sup> - درباره امکانات ضدانقلاب از حدود تجارب او از زمان قانون ضد سوسیالیستی در آلمان فراتر نمی رفته است. روزا لوکزامبورگ (Rosa Luxemburg) (مقت. ۱۹۱۹ - ۱۸۷۱) ابتداء تحت انقلاب آلمان (۱۹-۱۹۱۸) حجم ترور غیرانسانی ضدانقلاب را تجربه نموده بوده؛ تروری که او خود یکی از قربانیانش بوده است.



ضمناً گفته شود، عملیات توده ای پرولتاریای روسیه در ۱۹۰۵ از علل گسترش خیال باطل حول نیروی مبالغه آمیز اعتصاب عمومی در میان سوسیالیست های آلمانی بوده؛ خیالی که لنین طی بیش از یک دهه برضدش ستیزیده بوده است. انقلابیون روسی - در وهله نخست لنین - در سال ۱۹۰۱، یعنی ۱۶ سال قبل از پیروزی انقلاب پرو-لتاریایی در ۱۹۱۷ و قبل از بنای حزب بلشویک، ضرورت تدارک و سازمان دهی اسلوب مندانه و بردبارانه قیام مسلحانه، خاصه تطبیق اصول سازمانی حزب کمونیست با این وظیفه را تشریح نموده بوده اند. لنین به این نتیجه رسیده بوده، که پرولتاریای روسیه نیازمند یک " سازمان نظامی نمایندگان"، منظور از آن حزب بوده است.

لنین تصورات سازمانی خود را در نوشته " چه باید کرد؟" (نگاشته شده در فاصله پائیز ۱۹۰۱ - فوریه ۱۹۰۲) درارتباط با ضرورت دایر ساختن یک روزنامه سوسیالیستی مشترک سراسری در روسیه، به این مضمون تلخیص نموده است: " واضح است که قیام در اساس قوی ترین و مفیدترین "پاسخ" کل خلق به دولت است. دقیقاً چنین کاری [ایجاد و گسترش یک روزنامه سوسیالیستی روسی مشترک] سرانجام کلیه سازمان های انقلابی در سراسر یا بخشی از روسیه را وادار از حفظ روابط دائمی و همزمان به شدت کونسپیراتیو، که موجد وحدت واقعی حزب است، خواهد ساخت - زیرا بدون این روابط مشورت

جمعی درباره نقشه قیام و اتخاذ تدابیر تدارکاتی ضرور قبل از قیام، که باید به صورت کاملاً محرمانه باشند، غیرممکن است. خلاصه " نقشه یک روزنامه سیاسی مشترک روسیه" ثمره کار در یک اطاق مطالعه توسط اشخاصی سرایت یافته از دکترین ها و ادبیات (... نیست، اما بر عکس نقشه عملی برای اینست که به همه شکل و بی درنگ تدارک قیام را بدون حتی یک لحظه فراموشی کار روزمره ضروری آغاز کرد [تکیه ت.آ.]."<sup>۱۴</sup>

فراخوان به پرولتاریا برای سازمان دهی خود، که به دیرینگی **Manifest der Kommunistischen Partei** (مانیفست حزب کمونیست) (۱۸۴۸) می باشد<sup>۱۵</sup>، باید محتوایی از حیث نظری جوابگوی زمان به خود گیرد.

در دهه ۷۰ قرن سابق در مطبوعات اخبار پیکارهای انقلابی در ممالک و اعتلای موج انقلابی گزارش می گردید. پیکار کمیتة های کارگری اسپانیا قهرمانانه بود، ولی هدف آتی آن صرفاً به برقراری مجدد جمهوری بورژوایی محدود می گشت. در اسپانیا "سیاست مداران آپوزیسیون" خود را برای ورود به صحنه آماده ساخته بودند. در آمریکا منازعات حدت می گرفتند. عملیات انقلابی تشدید می شدند، اما بی آن که به وسیله پرولتاریای صنعتی رهبری یا از سوی آن پشتیبانی کردند. منطقی می بود که باوجود یک ارتش ۵ میلیون نفری بی کاران توقع پیشآهنگی پرو-لتاریای صنعتی در چنان عملیات انقلابی را داشت، اما متأسفانه چنین نبود.

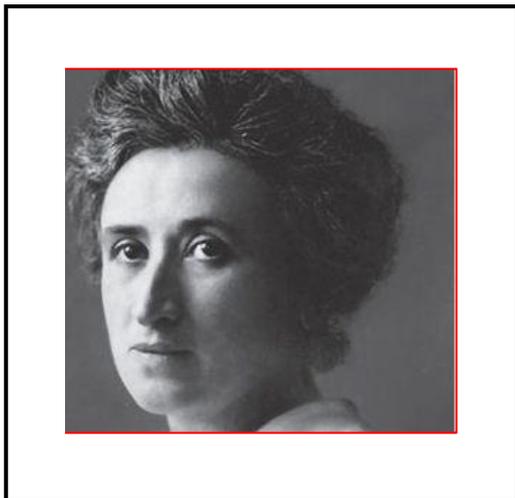
آیا این اتفاقی بود که روشنفکران - و خاصه دانشجویان - نقش مهم، اگر نه تعیین کننده را در کلیه جبهه ها دارا بودند؟ این واقعیت نیازمند تحلیل بوده است.

پاسخ به این پرسش و نیز پرسش هایی از نوع زیر را قانون مندی ها در پروسه شناخت و تشکل تئوری در جامعه طبقاتی عرضه می دارد: چگونگی پیدایش شناخت صحیح، چگونگی تشکل تئوری علمی، چگونگی انعکاس وضعیت طبقاتی پرولتاریا در این پروسه.

یک تئوری انقلابی متناسب با زمان تنها توسط کسانی تهیه شدنی است، که براساس وضعیت طبقاتی عینی شان از امکان ضبط تجارب و شناخت مرتبط با آن در بررسی های شان برخوردار و قادر باشند برپایه سطح تاریخی شناخت زمان شان آن تجاربی را تجزیه و تحلیل و تفسیر کرده، عمومیت دهند، که در جریان مبارزات طبقاتی جاری کسب می گردند. بنابراین اتفاقی نیست که مراحل تعیین کننده تکامل سوسیالیسم علمی به توسط متفکرین و انقلابیون مشخص می گردند، که دارای اصل طبقاتی پرولتاریایی نبوده اند، اما دقیقاً به همین علت واجد شرایط ضرور برای کار نظری پیش رفته بوده اند: مارکس و انگلس تعلق به مرحله ای داشته اند، که اولین انقلاب صنعتی روی داده، و جنبش سازمان یافته کارگران صنعت پدید آمده است؛ لنین به مرحله ای متعلق بوده، که اولین جنگ امپریالیستی جهانی به وقوع پیوسته، و یک وضعیت انقلابی در روسیه در اثر فرسایش قدرت مطلقه تزاریسیم در مستعمرات، جنگ های راهزنانه و خاتمه در یک جنگ جهانی پدیدار گشته است؛ مائو به مرحله ای تعلق داشته، که مشخصه آن پیروزی انقلاب اکتبر و دومین جنگ امپریالیستی جهانی بوده است.

یک شرط مهم تعمیم تئوری انقلابی تطبیق آن با تجارب طبقاتی انقلابی بوده است. طبقات انقلابی با اتکاء به این تئوری در مبارزات شان برضد فئودالیسم، سلطنت مطلقه و سرمایه داری توانایی کسب یک سلسله پیروزی را داشته اند. لنین نوشته است: "تاریخ کلیه ممالک گواه اینست، که طبقه کارگر با نیروی خود تنها قادر به تشکیل یک آگاهی صنفی، یعنی آگاهی از ضرورت گرد آمدن در یک اتحادیه، مبارزه برضد کارفرمایان، به زور ستاندن این یا آن قانون از دولت، که برای کارگران لازم است، و غیره می باشد. دانش سوسیالیسم برعکس از تئوری های فلسفی، تاریخی و اقتصادی به وسیله نمایندگان تحصیل کرده طبقات مالک، روشنفکران پدید آورده شده است. مارکس و انگلس، بنیان گذاران سوسیالیسم علمی مدرن نیز با نظر به موقعیت اجتماعی شان تعلق به روشنفکران بورژوایی داشته اند. دانش نظری سوسیال دموکراسی روسیه نیز مستقل از رشد خود به خودی جنبش کارگری پدید آمده. آن به صورت یک نتیجه طبیعی و اجتناب ناپذیر تکامل ایدئولوژیک روشنفکران سوسیالیست انقلابی به وجود آمده است."<sup>۱۶</sup>

دللی بر این که یک تغییر کیفی بین ادراک پرولتاریایی و تشکل تئوری انقلابی صورت گرفته باشد، وجود ندارد، ولیکن این امر واضح است که بخش مهمی از وضعیت طبقاتی روشنفکران، خاصه دانشجویان، دچار تغییر مستمر بوده است. در دوره مارکس و انگلس چنین بوده که روشنفکران هم به سبب اصل طبقاتی و هم به سبب موقعیت طبقاتی شان در تولید اجتماعی، به صورت یک قشر دارای منافع طبقاتی یکسانی با منافع طبقه استثمارگر بوده اند، و تنها افراد قلیلی از آن قشر از استثمار



شدگان و سرکوب شدگان جانب داری می نموده اند. در زمان-های بعد بخشی از روشنفکران یک موضع بینابینی اتخاذ نموده اند، که آن نیز بیش تر به سبب عملکردشان در تولید بوده تا اصل طبقاتی شان.

تغییر وضعیت طبقاتی زمینه مناسبی برای گسترش سوسیالیسم علمی در میان بخش بزرگی از دانشجویان، که این تئوری را برای تعریف منافع طبقاتی خود درصددیت با سرمایه داری و مبارزه علیه حاکمان به کار برده اند، فراهم آورده است.

در این پروسه دانشجویان شورشی جزئی از جنبش انقلابی ضدسرمایه داری گردیده اند. به دلایل چندی کادرهای سوسیالیستی جنبش دانشجویی به معیار اجتماعی رُل پیشاهنگ را یافته اند. جنبش دانشجویی - یی از حیث نظری

اسلوب ها و اهداف جنبش انقلابی را فرموله و از حیث علمی آن ها را مدلل ساخته، حامل شناخت انقلابی مدرن گردیده است.

دانشجویان در غرب به توسط عملیات مبارزاتی شان به احیای جنبش انقلابی - سوسیالیستی پرداخته اند. آن ها در جریان مبارزات شان تجارب را جمع آوری، از حیث نظری بررسی و عمومیت بخشیده- اند. به این ترتیب تئوری انقلابی با جوانب مهمی اغناء گشته است. منازعه عملی - نظری علیه رویزیونیسم احزاب چپ نمای سنتی و علیه سوسیال دموکراتیسم سهمی با ارزش بوده است. دانشجویان انقلابی به جزئی از توده هایی مبدل گشته اند، که یک حزب انقلابی به آن ها باید متکی باشد.

شعار پی روی از خط توده ای در جمیع مسائل هم چنین به معنای رفتن به میان دانشجویان انقلابی، آموختن نقطه نظرات آنان، تحلیل دقیق آن ها، جمع بندی و عمومیت دهی به آن ها، انتقاد از نظریات غلط، برجسته ساختن نظریات صحیح و قرار دادن آن ها به صورت قابل فهم در اختیار توده هاست. کادرها باید به مطالعه استنباطاتی به پردازند که در نزد دانشجویان انقلابی براساس تجارب چند دهه پیش تکوین یافته اند: استنباطات از ماهیت قدرت دولتی، از رُل خشونت متقابل انقلابی، از شرط لازم خشونت توده های سرکوب شده، از تناسب قوای انقلاب و ضدانقلاب و از شرایط تغییر آن به سود انقلاب. این مطالعه و عمومیت دهی از طریق آن، گام مهمی در راه تکامل تئوری انقلابی به مرحله ای عالی- تر است.

پی روی از خط توده ای هم چنین به معنای آشنایی با استنباطات کارگران، مطالعه و تعمیم انتقادی آن ها و قرار دادن شان در اختیار توده هاست. اما در ضمن این مطالعه هم چنین باید توجه داشت که شناخت طبقاتی پرولتاریایی به علت نفوذ ایدئولوژی بورژوازی و تحت تأثیر شکست ها انعکاس دهنده مسخ وضعیت طبقاتی عینی می باشد. تعمیم منوط است به از بین بردن مسخ های معلول ایدئولوژی خصم، زیرا عمل انقلابی تنها براساس انعکاس صحیح وضعیت طبقاتی در شناخت میسر است.

اعتماد به توده ها به معنای نادیده گرفتن مسخ های شناخت طبقاتی پرولتاریا نیست؛ به معنای تکرار طوطی وار همه بیانات سیاسی توده ها نیست؛ به معنای نقش تصویر خلاف واقع از توده ها نیست. رضایت علنی و غیرعلنی دائم از اعمال خشونت به دشمنان داخلی و خارجی، مطالبه اعمال خشونت به عوامل تهدید و ناامنی بیان در اساس درست این شناخت است، که در منازعات طبقاتی خشونت برای تثبیت منافع طبقاتی تعیین کننده می باشد.

توده ها مطلقاً به آن اندازه با احکام اخلاقی بورژوازی منفعل نگشته اند که اعمال خشونت در منازعات اجتماعی را یک مسئله اخلاقی تلقی نمایند. اگر آن ها - گاه به طور جدی - عدم تمایل شان را به خشونت کاری گروه های انقلابی ابراز می دارند، این به دلیل مخالفت آن ها با خشونت نیست، بلکه صرفاً به دلیل تأثیرپذیری آن ها از تبلیغات مسموم قدرت دولتی برضد گروه های انقلابی می باشد.

تسلیم طلبی بخش بزرگی از پرولتاریا با نتیجه بازدارنده جزئی از بحث آگاهی طبقاتی پرولتاریا-یی است. تسلیم طلبی باید در ارتباط با تجاری ملاحظه گردد که از منازعات گذشته نشأ گرفته است. در این جا موضوع راجع به یک مسئله مهم در تکامل آتی انقلابی از لحاظ شناخت است، که حزب انقلابی باید آن را از طریق عمل انقلابی هدایت شده با تئوری صحیح حل کند.

مراد از تعمیم انتقادی استنباطات و روحیات فوق الذکر در میان توده ها تقویت رویکرد مثبت آن ها به خشونت به مثابه وسیله ای در مبارزه طبقاتی، محکوم ساختن شدید هر ضعف گرای و همزمان ارائه امور و طرقی که پیروزی بر سرمایه را با مبارزه اجتناب ناپذیر خشونت آمیز بین پرولتاریا و بورژوازی ممکن سازد، است. مارکس می گفت: " خشونت قابلۀ هر جامعه قدیم است، که حاملۀ جامعه ای نو می-باشد."

بدون این دورنما بسیج قوه خشونت پرولتاریا برای انقلاب ناممکن است.

#### ۴

شعار الزام پرولتاریا به رهبری هم چنین باید به معنای فراخوان به پرولتاریا برای اجرای زل تاریخیش به عنوان قبرکن سرمایه داری و اعتلای عمل انقلابیش به سطحی، که تضمین کننده موقعیت رهبری کننده او باشد، درک گردد.

توجیه ضرورت رهبری به وسیله پرولتاریا اینست، که پرولتاریا به دلیل وضعیت طبقاتی عینیش دارای نفع منطقی در سلب مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، غلبه بر سیستم سرمایه داری می باشد. در این استنباط پرولتاریا ترکیبی است از کلیۀ اقشاری که نه فقط موقتاً از تملک سرمایه محروم اند، و تناسب شان منوط به فروش نیروی کارشان است. پرولتاریای صنعتی تنها بخشی از این طبقه می باشد. در هر جا و در هر زمان آن بخشی هایی از این طبقه که در مبارزه انقلابی شرکت جویند، جزئی از جنبش انقلابی پرولتاریا می گردند.

مخالفین با این نظریه به بسیج شدگان و مبارزان در اردوگاه ضدسرمایه داری بی اعتناء بوده، اینان را آنارشویست ها، ماجراجویان بلانکیست<sup>۱۷</sup> و خُرده بورژواهای لجام گسیخته خوانده اند، و براین بوده اند، که هنوز می باید تا بسیج گردیدن پرولتاریای صنعتی و حاضر گشتن پیشاهنگ آن دست روی دست گذاشت و بی فعالیت و بی عمل منتظر ماند.

اما این برخورد مبین استنباط غلطی از مسئله رهبری است، زیرا این به عوض ضبط نیروهای انقلابی مهم، به حذف آن ها می پردازد. رهبری به امتیازی برای یک قشر معین، به فعالیت یک جمع برگزیده تبدیل می گردد، در صورتی که رهبری پرولتاریایی تنها به شکل فعالیت پیشاهنگ تحقق پذیرست. پیشاهنگ نه مانع ابتکارات توده ها، بلکه تکامل دهنده آن هاست. به عبارت دیگر پیشاهنگ عبارت از آن گروهی نیست که خود را چنین می نامد یا می فهمد، بلکه آن گروهی است که توده های انقلابی به رفتار و عملیات آن ها سمت گیری می نمایند. رهبری به وسیله پیشاهنگ در پروسۀ انقلابی یک شرط مهم است.

ولیکن ترتیب این عملکرد به حالت ساکن، ارثی و با نظر به خدمات گذشته یا شجره نامه پرولتار-یایی نمی تواند بود. آن مستمراً تغییرپذیر است. از این جا هم چنین نتیجه گیری می شود که تعریف پیشاهنگ نمی تواند مبدئش را در این داشته باشد، که برنامه یک سازمان و طرح عملیات به وسیله یک لایه پرولتاریایی سنتی تهیه و به جنبش عرضه گردد. مسئله فقط به این شکل قابل طرح است: آیا عمل یک گروه سیاسی، انقلابی - سوسیالیستی است؟ آیا این عمل دارای اثر سرمشق گونه در توده های انقلابی می باشد؟ آیا این عمل به پیش برنده جنبش هست یا نه؟

نفوذ خُرده بورژوازی در جنبش انقلابی خطرناک است، و وجود واقعی این خطر همواره باید در نظر گرفته شود. هر جا که برخوردها و مشی های خُرده بورژوایی بروز نمایند، انتقاد و انتقاد از خود به قصد " علاج بیماری برای نجات بیمار" (مائو) ضرورت می یابد. دقیقاً از این نظر لنین و مائو در عین تأیید

این که جنبش قادر به صرف نظر از وجود روشنفکران نمی باشد، روشنفکران انقلابی را از خُرده بورژوازی - رادیکال جدا می ساخته اند. لنین ریشه های رفرمیستی تئوری "جنبش کارگری ناب" را افشاء نموده است: "[ما] در همان اولین تظاهرات ادبی اکونومیسم می توانیم این پدیده بسیار عجیب، کاملاً مشخص را برای فهم همهٔ اختلاف نظرات سوسیال دموکرات های کنونی ملاحظه کنیم، که طرف-داران " جنبش کارگری ناب"، ستایش گران تنگاتنگ ترین و (...) " ارگانیک" ترین ارتباط با مبارزهٔ پرولتاریایی، مخالفین با کلیهٔ روشنفکران غیرپرولتاریایی(هم چنین اگر مورد روشنفکران سوسیال-لیستی در میان باشد) مجبورند - برای دفاع از موضع شان - به دلایل " فقط صنفیون" بورژوازی پناه برند.<sup>۱۸</sup>

انقلابیون که وظیفهٔ شان انجام انقلاب است، تعلق به نسلی دارند که الزاماً به اشکال گوناگون تحت انطباق با جامعهٔ بورژوازی مسخ شده، از ایدئولوژی بورژوازی تأثیر پذیرفته است. کسی که تحلیل طبقاتی را به مقصود اثبات این به کاربرد که جنبش دانشجویی ایدئولوژی نیست، به عوض درک این که چرا روشنفکران جوان پرچم سرخی را به اهتزاز درمی آورند، که کارگران رهایش می سازند، و چرا آنان این پرچم را در خطوط مقدم حمل می نمایند؛ کسی که تحلیل طبقاتی را جهت توجیه انفعال یا زبونی خود به کاربرد، و رو در رو با پیش رفت پروسهٔ تدارک انقلاب ادعا کند که جنبش انقلابی و انقلابی ای وجود ندارد، چنین کسی به تحقیر مارکسیسم می پردازد.

تحلیل طبقاتی یک ابزار طرف گیرانه در اختیار انقلابیون است. آنان با بررسی صحیح وضعیت طبقاتی درمی یابند کدامین اقشار برای پیکار انقلابی جلب پذیرند، و می توانند سهم شان را در تغییر تناسب قوا به سود انقلاب اداء نمایند؛ کدامین اقشار با کدامین سیاست انفعال پذیرند. در عصری که انقلاب سوسیالیستی جهانی در شرف وقوع باشد، نه " اگر" انقلاب، بلکه " چگونگی" انقلاب موضوع این تئوری قرار می گیرد.

در ایالات متحده آمریکا قیام انقلابی در گتوهای اقلیت های نژادی و ملی به جریان افتاد. آن نه نتیجهٔ تحلیل نظریه پردازان سوسیالیستی، بلکه ناشی از خشونت انقلابی توده ها در گتوها بود. آفرو-آمریکایی ها و متحدین شان پیشاپیش به سنجش تناسب قوای طبقات و شمارش واحدهای ضدانقلاب نپرداخته بودند. آنان نه حتی شانس شان را حساب کرده بودند. آنان صرفاً به پا خاسته، خشونت شان را نثار سرکوب گران ساختند. آنان در خیابان های واتس (Waats) آتش قیامی را برافروختند، که به نظر می-رسید به آن آسانی ها و بدون قربانی خاموشی پذیر نباشد، و در واقع نبود. آنان ابتداء پس از خاتمهٔ عملیات امکان مشخص ساختن تئوری ای را یافتند که ایدئولوژی ربطی به چرندیات جامعه شناسان دربارهٔ مایوسانه بودن " شورش اقلیت" و غیره نداشت. وضعیت انقلابی ابتداء با تأیید جامعه شناسان به وجود نمی آید! آن در سمت متغیر خشونت ظاهر می گردد؛ آن زمانی حضور خود را اعلام می دارد، که مقاومت خشونت-آمیز سرکوب شدگان درمقابل سیستم سرکوبگر و استثمارکننده، درمقابل خشونت حاکمان از صورت انفرادی به جمعی تبدیل می گردد. مقاومت جمعی جنبش انقلاب است. تئوری انقلابی صحیح باید این را ایجاد و شکل دهد. وظیفهٔ هر انقلابی توسل به هر مقاومت جمعی در میان توده ها، تکامل فراتر آن، سازمان دهی و هدایت آنست، حتی بی تفاوت به این که احتمال پیروزی وجود نداشته باشد.

نقطهٔ عکس رفتار انقلابی، رضایت خاطر، آرامش زبونه، به تعویق افکندن مقاومت به " زمانی که سازمان توده ای بنا و توده آموزش داده شود" می باشد. به قول مائو " از یک جرعه حریق برمی خیزد."<sup>۱۹</sup> مائو انقلاب را تا به پایان رساندن تحقیقاتش در روستاهای چین، تا تنویر کامل دورنمای قیام دهقانی و بنای حزب کمونیست را براساس تحقیقات اتمام یافته اش " به تعویق نیفکند". واضح است که خط سیاسی مائو درصورت عمل او برخلاف این هرگز فرصت اجراء را نمی یافت. او به عکس کلیهٔ تصورات نظری، به جانب داری از دهقانان انقلابی همت نموده، رهبری شان را برعهده گرفت، و مقاومت جمعی در مقابل قدرت دولتی و ملاکین را سازمان داد. او به صورت شرکت کننده در این مبارزه و به توسط تحقیقا-تش در ضمن آن به شناخت از راه های انقلاب نایل گردید، و یک رهنمون علمی برای عمل را بدون آن که

تردیدی در انقلاب و قابل اجراء بودن آن به خود راه دهد، تهیه نمود. او در وضعیت ظاهراً مأیوس کننده ای بر ضد رهبری حزب برخاست، و سرانجام درستی خط او ثابت گشته، خود به صدارت حزب برگزیده شد. در درجه نخست اراده به انقلاب خلق کننده انقلابیون است. تا کنون همواره در هر جایی که این اراده وجود نداشته، و امکان غلبه سرکوب شدگان بر دشمنان شان محال وانمود گشته، اشتغال با مارکسیسم - لنینیسم منجر به رویزیونیسم و اپورتونیسم، " تردید اسلوب گرایانه"، یعنی تردید در مورد توده ها شده است. " مارکسیسم دربرگیرنده دو عنصر مهم است: عنصر تحلیلی - انتقادی و اراده فعالانه طبقه کارگر به مثابه عامل انقلابی. و کسی که صرفاً تحلیل و انتقاد را به عمل آورد، مارکسیسم را معرفی نمی نماید، اما به تقلید ادبی مفلوکانه، پوسیده از این دانش می پردازد."<sup>۲۰</sup>

در درجه نخست اتکاء باید به توده هایی باشد که پرچم انقلاب را به اهتزاز درمی آورند. مبارزات این توده ها اگر به نحو صحیح پیش رود، قادر به بسیج و به دنبال کشیدن بخشی از پرولتاریای منفعل در بیرون از میدان مبارزه خواهد گردید. در این پروسه مسلماً پی گیرترین و معتمدترین نیروی انقلابی، یعنی کارگران صنعت، رهبری را عهده دار خواهند شد، و همانان به اجراء درآمدن انقلاب را تا به آخر تضمین خواهند نمود.

## ۵

### جنگ چریکی شهری

هدف از بین بردن قوه نظامی دولت بورژوازی است. نمی توان در انتظار فرسودگی این قوه در یک جنگ جهانی ماند. جنگی این چنین فقط معدوم سازنده ارتش دشمن طبقاتی نخواهد گشت، هم چنین معدوم سازنده توده های پرولتاریایی خواهد گردید، و نتیجه انقلابی نیز خواهد توانست در دستور کار قرار داده شود. لذا از وقوع چنین جنگی باید با تمام امور جلوگیری نمود، و این امر نیز تنها از طریق انقلاب میسر است.

در چنین وضعی بررسی ها باید متوجه آن اشکال مبارزه و آن اشکال راهکار گردد، که اضمحلال تدریجی نیروهای خصم به مفهوم ستوهانیدن/اخلاقی را ممکن و همزمان ایجاد قوه نظامی پرولتاریا را محتمل سازند. بررسی ها در درجه اول باید متوجه جنگ چریکی گردد. ما در این جا جنگ چریکی روستایی را داخل بحث مان نمی کنیم<sup>۲۱</sup>. بحث ما به موضوع جنگ چریکی شهری منحصر می گردد.

مهم ترین اصل جنگ چریکی عبارت است از این که واحدهای مبارز مورد پشتیبانی خلق باشند، و به قول مائو: " در میان خلق فرو روند، و در آن میان مانند ماهی در آب شناور باشند." نیروی سیاسی و نظامی چریک ها از انرژی انقلابی توده های خلق نشأ می گیرد.

این بینش، که برای نخستین بار به وسیله مائو فرموله شده، از سوی مخالفین معمولاً با عطف توجه دهی به عدم تمایل بخش اعظم پرولتاریا به پیکار مسلحانه به علت حاضر نبودن شرط عینی مهم این پیکار رد شده است. به عوض بررسی مشخص اهمیت اصل مذکور، آن مطلق گردانده شده، نتیجه قبل از بررسی گرفته شده است. آموزش مائو درباره پیکار مسلحانه تئوری ای نیست که مبارزین را از وظیفه تدارک و شروع مبارزه انقلابی معاف سازد؛ آن رهنمون چنان مشخصی است، که همه جا و در هر شرایطی که مبارزات طبقاتی حدت یابند، راه پیکار مسلحانه را می نمایاند.

لنگر انداختن چریک ها در خلق دارای جوانب سیاسی و نظامی است، و این دو جنبه نیز باوجود دو طرف یک قضیه واحد بودن نیازمند تحقیق جداگانه اند. پلیس و ارتش قطب مخالف نظامی واحد پار-تیزانی را تشکیل می دهند. واحد پارتیزانی به سبب ضعف کمی آن تنها از طریق نامرئی بودن برای خصم توانایی هستی را دارد.

شهرها - برخلاف روستاها - آن اندازه رفع نیازمندی ها را میسر می سازند، که واحدهای پارتیزانی ضرورتی برای بیرون آمدن از وضعیت ناشناسی نداشته باشند. آن ها پس از انجام عملیات شان قادرند در محلات مخفی گردند. حرکات آن ها در خیابان های شهر در صورت اتخاذ تدابیر مناسب تا حد نازلی چشم-گیر می گردد. مجهولیت در شهر عنصری تعیین کننده برای چریک شهری است. تماس ها با رو-شنفکران و سمپات های چریک ها، که دارای تکالیف ویژه در مؤسسات دشمن هستند، در یک شهر بزرگ آسان تر از مناطق روستایی می باشد. یک نفع مهم شهر بزرگ در اینست که نواحی عملیات و پشتیبانی تشکیل یک واحد را می دهند. کسب اطلاعات آسان تر و کم خطرتر می باشد. شهر بزرگ همزمان دربرگیرنده اهداف حمله پذیر فراوان است. برخلاف چریک روستایی که تنها قادر به تهدید نقاط معدودی است، چریک شهری از توانایی تهدید و مضروب ساختن کل جناح های دشمن در شهر بزرگ، که به روی او باز هستند، برخوردار می باشد. دشمن هرگز نمی تواند وقوف یابد که به چه چیزی حمله خواهد گشت. از آن جا که در شهر برای چریک ها امکان نیل به کلیه نقاط وجود دارد، دشمن ناچار از حفاظت از همه چیز است. تلاش های دشمن در جهت حضور همزمان در همه جا نیروهای او را پراکنده و تضعیف می سازد. مبارزین چریکی قلیلی از توانایی پابند کردن و بستن نیروهای قوی دشمن در یک نقطه برخوردارند.

چریک های شهری باید از طریق عملیات مناسب جامعه شهری را متقاعد سازند، که حملات آن ها اصولاً به کلیه مؤسسات، ادارات دولتی و پاسگاه های پلیس، به مراکز مدیریت شرکت های بزرگ و غول-های صنعت، هم چنین به کارمندان اداره کننده جمیع این مؤسسات، به دولتمردان رئوسی، قضات، رؤسا و غیره صورت می پذیرد، و این که دامنه حمله به محلات مسکونی حاکمان گسترش داده می شود. دشمن به این شکل مجبور از پراکندن نیروهایش در طول یک جبهه می گردد، درحالی که چریک های شهری به گونه راهکارانه تنها به بعض نقاط ویژه منتخبه در طول این خط مبارزه حمله ور می شوند؛ نیروهای-شان را در آن نقاط متمرکز می سازند، و به این صورت بر دشمن برتری می یابند. چریک های شهری از امتیاز غافل گیری سود می جویند، زمان و مکان عملیات را معین می کنند.

امکانات عملیاتی دشمن، برعکس، در یک شهر بزرگ به منطقه خودی او محدود می گردد. ژنرال-های جنگ داخلی برای شکار یک پشه باید یک فیل را در خیابان ها به رانند! دستگاه فتی ای که هیبتی وحشت زا به قدرت ضدانقلاب می بخشد، بخشاً قابل استفاده نمی گردد، بلی، آن حتی مزاحم حرکت، سر-عت عمل و استعداد مقابله خود دشمن می شود.

در یک منطقه روستایی دور دست افراد قلیلی وجود دارند. محفل مظنونان قابل تصور است. تفتیش-های ضربتی می توانند به صورت هدف مندی به عمل آیند. نیروهای سرکوبگر ابایی از تخریب روستاهای به نظرشان مظنون از طریق بمباران و نیز نقل و انتقال جبری دهقانان ندارند.

در یک شهر بزرگ واحد مبارزاتی با زحمت یافتنی است. تفتیش های ضربتی پلیس یا نیروهای امنیتی ندره موفق هستند، و وانگهی مقصود از آن گونه تفتیش ها در واقع نمایش حضور قدرت دولتی به مردم می باشد. بمباران در شهرها - برخلاف روستاها - متصور نیست، و ضمناً سودی عاید دشمن نمی-سازد. ضدانقلاب عملاً می تواند مناطق روستایی با چریک های مخفی در آن ها را مناطق دشمن اعلام و با چریک ها به صورت دشمنان رفتار نماید، ولی چنین شیوه ای در شهرهای بزرگ، که در آن ها مأمورین سرمایه و دستگاه قدرت هستند، امکان پذیر نمی باشد. موفقیت پلیس و ارتش تنها در نتیجه اتفاقات، خیانات، اشتباهات راهکاری یا غلبه مستقیم بر گماندوهای چریکان شهری تحت عملیات میسرست.

امکان عملی تشکیل گماندوهای چریکی مسلح در شهرهای بزرگ زاده خواب و خیال نیست. ولیکن تشکیل آن ها صرفاً آغاز یک پروسه است، که تکامل فزون ترش بسته به چندین شرط، در درجه نخست با ماهیت سیاسی می باشد. مهم ترین شرط، ارتباط چریک شهری با مبارزات سیاسی و اقتصادی توده ها است. تنها در صورت تبدیل این ارتباط به هسته اصلی راهبرد جنگ پارتیزانی، چریک شهری قادر به بقاء و تکامل خویش است. " از آنجا که واحدهای پارتیزانی در جنگ مقاومت (...) معمولاً از نیستی به

هستی و از کوچک به بزرگ رشد مییابند، لذا علاوه بر حفظ نیروهای خودی باید خود را نیز بسط و توسعه دهند.<sup>۲۲</sup>

متحقق ساختن این اصل تنها مشروط به آنست که به توان در خطوط کلی تصور نمود چگونه باید بر قدرت سرمایه غلبه کرد.

طی دهه های ۶۰ و ۷۰ سده پیشین تکامل انقلابی به سیاق گذشته از بطن اعتصاب عمومی زاده نشده، و از آن به قیام نظامی منتهی نگردیده است، بلکه آن از عملیات گماندویی و ایجاد سلول های مقاومت پدید آمده، به تشکیل شبه نظامیون، به اخلاص در تشکیلات و فرسایش نیروهای رزمی سرکوبگر از طریق جنگ چریکی درازمدت و انعدامی منتهی شده است.

ابتدا در مرحله اختتامی، عملیات توده ای - تظاهرات، اعتصابات، سنگربندی ها - قادر می گردند مبارزه را به سود چریک ها به انجام رسانند، و به خلع سلاح کامل ارگان های سرکوبگر به وسیله چریک ها منجر شوند. این نکته ای است که حتی انگلس در زمان خویش پیش بینی نموده بود: " قیام عمومی بنابراین به علت تکامل فن جنگ و جبهه های طبقاتی متغیر، در شروع یک انقلاب بزرگ نادرتر از در جریان آن روی خواهد داد، و آن باید با نیروهای بزرگ تری به عمل آید."<sup>۲۳</sup>

## ۶

### ترور

#### یک عنصر ضرور مبارزه طبقاتی

اگر چنان چه واحدهای گماندویی متشکله در نخستین مرحله تشکیل از سیاست صحیحی پی روی نماید، توده ها سریعاً به این واقعیت که پیکار مسلحانه وسیله موفقیت آمیز تضمین منافع آنانست، واقف می گردند. این آگاهی تنها در جریان و از طریق پیکار تکوین می یابد. در صورتی که درک ضرورت پیکار مسلحانه گسترش یابد، سلول های نظامی عدیده ای ایجاد می گردند، که تدریجاً شبکه ای نفوذناپذیر برای دشمن می شود، و در ضمن مبارزه برضد نیروهای سرکوبگر تجارب عملیاتی و راهکاری کسب می گردد.

همبستگی توده های کارگر، ضرورتی در این پروسه، مهم ترین اهرم برای ستوهانیدن اخلاقی نیروهای دشمن است. تحت این پروسه نیروهای رزمی سرکوبگر به نحو فزاینده منفرد می گردند. چریک شهری از اصل " یک تن را مجازات و صد تن را تربیت کنید" (مانو) تبعیت می نماید.

هستی قدرت مالکین، قدرت دولتی ریشه در تسلیم طلبی سرکوب شدگان و ترس آنان از ماشین سرکوب دارد. این ترس توده از سرکوبگر باید به نفرت توده از سرکوبگر بدل گردد. " نفرت عامل تعیین کننده در مبارزه می گردد. نفرت خاموشی ناپذیر از دشمن، که انسان را بسیار فراتر از حدود طبیعتش می برد، و او را به یک ماشین قتاله مؤثر، خشن، خودکار و سرد بدل می کند."<sup>۲۴</sup>

آنان که به علت عملیات چریک های شهری انگشت تحقیر به سوی آن ها نشانه روند، و به آن ها " آناشویست ها، بلانکیست ها، انقلابیون رمانتیک" خطاب کنند، تنها ترس زبوانه خود از وظایف انقلابی را به تماشا می گذارند.

استنباط لنین از مسئله ترور از سوی کسانی با انگیزه سیاسی به عمد سوء تفسیر شده است. طی دهه های اخیر در هر جا مبارزین انقلابی مسئله مجازات رهبران نظامی یا غیرنظامی ضدانقلاب را مطرح ساخته اند، باران تهمت بر سرشان باریده، و برچسب های ناروا از چپ و راست به آن ها زده شده است! هر بحثی در این زمینه با ادعای این که آن نوع عملیات کیفری باید " ترور انفرادی" طبقه بندی گردد، آن چه که لنین در مجادله اش با ناردونیک ها و پی روان میخائیل باکونین (Mikhail Bakunin) (۱۸۱۴-۷۶) به باد انتقاد گرفته، و گناه کبیره برای هر انقلابی سوسیالیست تلقی نموده، تخطئه شده است.

حال آن که حقیقت چیزی دیگر است. باید توجه داشت که در انتقاد لنین با دلایل متقاعد کننده از " ترور انفرادی" صفت " انفرادی" نه متوجه مفعول حمله، بلکه فاعل حمله بوده است. انتقاد او متوجه مبارز منفرد منفک از توده ها و سازمان های انقلابی پرولتاریا بوده، که مبارزه اش نیز مسلماً به طور عینی تنها نفرت انفرادی وی از رژیم ضدخلفی را بیان می داشته، و او در مبارزه انقلابی توده های پرولتاریایی شرکتی نداشته است.

لنین در زمان خود ناگزیر بوده مبارزه علیه آن جریانی را در روسیه رهبری و بر آن چیره گردد، که می پنداشت صرف نظر از بسیج انقلابی توده های خلق، سازمان دهی آن ها در یک حزب انقلابی و مضمحل ساختن حکومت استبدادی از طریق توطئه افراد خُرده بورژوایی - رادیکال امکان پذیر باشد. در خاتمه سده ۱۹ این گرایش در میان بورژوازی روسیه اجتناب ناپذیر بود، ولیکن این خطری برای تکامل انقلابی در روسیه را در نقطه زمانی ای تولید می نمود، که شرایط لازم برای سازمان یابی مستقلانه پرولتاریای صنعتی رشدیابنده و برای راهبرد انقلابی حزب کارگری در انقلاب بورژوا - دموکراتیک با پیدایش صنعت بزرگ در روسیه تکامل می یافت، و کارگران فعال می توانستند در محافل توطئه گر خُرده بورژوایی - رادیکال روسیه مستحیل شده، مزاحم پیش رفت جریان انقلاب گردند.

وضعیت طبقاتی تضادآلود بورژوازی روسیه اساس مادی تروریسم خُرده بورژوایی را ایجاد نموده بود. بورژوازی در بین انقلاب بر ضد حکومت استبدادی و سرکوب ضدانقلابی پرولتاریا نوسان داشت. " این مناسبت تضادآلود بیانش را در این واقعیت دارد، که در این انقلاب رسماً بورژوایی تضاد جامعه بورژوایی با سلطنت مطلقه تحت تسلط تضاد پرولتاریا با جامعه بورژوایی قرار می گیرد، مبارزه پرولتاریا با نیروی یکسان همزمان برضد سلطنت مطلقه و استثمار سرمایه داری به عمل می آید."<sup>۲۵</sup>

بورژوازی از یک سو از بسیج و سازمان یابی پرولتاریا در هراس بود، از سوی دیگر گزیری از روی- کرد به توده های کارگر به صورت غذای توپ ها در یورش شان برضد تزاریسیم نداشت.

ایدئولوژی های تروریسم خُرده بورژوایی می پنداشتند به توانند بر توده ها به توسط " ترور جلب توجه کننده" چیره گردند، و آنان را به پشت سنگر به رانند، همزمان حق ارسال مبارزین سنگر به منزل را با خاتمه نبرد برای خویش حفظ کنند، و آن گاه از ثمرات انقلاب به رایگان بهره مند گردند. دموکرات های انقلابی قلابی ابداً درکی از این معضلات نداشتند.

مردود گشتن " تروریسم قدیمی" از سوی لنین - او این اصطلاح را در بعد به کار برده است - تنها در این رابطه قابل درک می باشد. ایدئولوژی خُرده بورژوازی و کلاً شکل مبارزه ای که با عملیات تروریستی جلب توجه کننده مشخص گردیده اند، آماج انتقاد لنین بوده اند.

در یادداشت های لنین درمورد طرح برنامه حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه<sup>۲۶</sup> در سال ۱۹۰۵ این ملاحظه مقدماتی وجود دارد: " ترور باید در عمل با جنبش توده ای درهم آمیزد."<sup>۲۷</sup> در آغاز ۱۹۰۵ سوسیال رولوسیونرها، یعنی وارثان دموکرات های انقلابی قلابی، به بلشویک ها پیشنهاد یک وحدت مبارزاتی را نموده بودند، و غرض حقیقی شان از آن این بوده است که شکل مبارزه خود، تروریسم، را در جنبش پرو- لتاریایی داخل سازند، چنان که در پیشنهادشان نوشته بودند: " باید این اختلاط تروریسم انقلابی و جنبش توده ای رشد کند و قوی گردد، باید توده ها در اسرع وقت مسلح به وسایل مبارزه تروریستی در صحنه ظاهر گردند."<sup>۲۸</sup> لنین در برخوردش به این نوشته اظهار امیدواری نموده بوده است، که " مساعی برای خلق یک چنین مبارزه مشترکی در اسرع وقت به واقعیت به پیوندد."<sup>۲۹</sup>

در رابطه با موضوع جنگ پارتیزانی مهم است درک درست این که لنین به هنگام صحبت از این نوع جنگ کدام شکل تظاهر مبارزه را در نظر داشته است: " پدیده ای، که این جا مورد نظر ماست، پیکار مسلحانه می باشد. آن به وسیله اشخاص واحد و گروه های کوچک به عمل می آید. بخشی اعضای ساز- مان های انقلابی هستند. بخشی(در بسیاری از مناطق روسیه بخش اعظم) اعضای هیچ سازمان انقلابی نیستند. پیکار مسلحانه دو هدف متفاوت را تعقیب می نماید، که باید از یکدیگر تمییزشان داد: این پیکار اولاً دارای هدف قتل اشخاص واحد، زیردست و بالادست در خدمت پلیس و ارتش است، دوماً مصادره وجوه نقد اشخاص متعلق به دولت و خصوصی. جزیی از وجوه مصادره شده به حزب تعلق می گیرد،

جزیی به ویژه برای تسلیح و بهسازی قیام به مصرف می رسد، جزیی جهت مساعدت به اشخاص پیش برنده پیکار مذکور.<sup>۳۰</sup>

لنین بالاخص از اولین هدف مذکور پیکار مسلحانه، یعنی پاک سازی کارمندان واحدی از دستگاه سرکوبگر سخن گفته است. او به کرات به قطعنامه درباره جنگ پارتیزانی، مصوبه در روز وحدت حزب (۱۹۰۶) رجوع داده، که مصادره املاک خصوصی را مجاز اعلام داشته، و باوجود عدم توصیه مصادره املاک دولتی، درهرحال این امر را در بعضی موارد مجاز تلقی نموده است، وانگهی قطعنامه مؤکداً "عملیات پارتیزانی برضد مأموران رژیم خشونت و "صدهای سیاه" فعال را توصیه می نمود". لنین درباره این قطعنامه نوشته است: " ما این قطعنامه را اصولاً صحیح تلقی می کنیم و تطبیق آن با افکارمان در مقاله "جنگ پارتیزانی" را خاطر نشان می سازیم."<sup>۳۱</sup> و روشن تر: "قطعنامه [جنگ] پارتیزانی " ترور" (... ) را به رسمیت می شناسد، عملیات پارتیزانی به هدف قتل مخالفین را به رسمیت می شناسد. (... ) در جنب کار بین توده ها پیکار فعالانه علیه خشونت کاران را به رسمیت می شناسد، یعنی بی شک قتل آن ها به توسط " عملیات پارتیزانی". (... ) ما به گروه های مبارز عیدیه حزب مان توصیه می کنیم به غیرفعال بودن شان خاتمه دهند و یک رشته عملیات پارتیزانی را بیآغازند، (... ) با حداقل ممکن " لطمه" به "امنیت شخصی" شهروندان و با حد/کثر ممکن پیمان کردن جاسوسان، صدهای سیاه فعال، افسران عالی رتبه پلیس، ارتش، نیروی دریایی و قس علی هذا و امنیت اشخاص بیش تری از آن نوع. ولی اسلحه و مهمات در اختیار دولت هر وقت ممکن باشد، باید مصادره گردد. مثلاً سلاح پاسبانان که متعلق به دولت است! این یک امکان است."<sup>۳۲</sup> لنین استنباط کوتاه نظرانه رایج از پیکار پارتیزانی در زمانش را چنین خلاصه نموده است: " ارزیابی معمول این مبارزه به این گونه است: آن آناشیس، بلا-نکیسم، ترور قدیمی است، که از توده ها جدا می باشد. این چنین اعمالی کارگران را اخلاقاً تضعیف، دوائر عریض مردم را از آنان گریزان می سازد، در سازمان یافتگی جنبش اخلاص می نماید، به انقلاب لطمه می زند." او این استنباط را به وضوح " نادرست، غیرتاریخی و غیرعلمی" تشخیص داده، خاطر نشان ساخته است، که فقدان مقاومت بیش از جنگ پارتیزانی سازمان یافته قادرست اخلاقاً تضعیف کننده باشد. جنگ پارتیزانی دقیقاً یک شکل مبارزه اجتناب ناپذیر در تنفس های دراز و کوتاه بین " ضرر- بات بزرگ" می باشد: " سازمان یافتگی جنبش از عملیات پارتیزانی مختل نمی گردد، بلکه از ضعف در حزب، که تحویل گرفتن رهبری این عملیات را نمی فهمد. (... ) شکایات ما از ضعف حزب مان از حیث قیام (...). هر نوع محکوم ساختن جنگ داخلی از نقطه نظر مارکسیستی کاملاً غیرمجاز است. در دوره جنگ داخلی یک حزب جنگجو حزب ایده آل پرولتاریا می باشد. (... ) ما به نام اصول مارکسیسم بلاشرط خواستاریم، که از تحلیل شرایط جنگ داخلی با عبارات پرسر و صدا و قالبی درباره آناشیس، بلا-نکیسم و تروریسم طفره روی نشود، که از استعمال اسلوب های ابلهانه در جنگ پارتیزانی، که از سوی این یا آن سازمان (... )، در این یا آن وقت برای ارباب سوسیال دموکرات ها از شرکت در جنگ پارتیزانی به کار برده شده است، پرهیز گردد."<sup>۳۳</sup>

این جنگ پارتیزانی به استنباط لنین " پیکار مسلحانه سازمان یافته، نقشه مند، از حیث سیاسی تربیت کننده، حمل شونده با یک ایده است."<sup>۳۴</sup>

باوجود این که ملاحظات اخلاقی را جایی در مجادله مارکسیستی نیست، ولی از لحاظ نقطه نظر عمومی رایج این ملاحظه لنین را نیز بیافزاییم: " اما وقتی که من در نزد یک نظریه پرداز سوسیال دموکرات یا نویسنده به اظهار تأسف از این فقدان تدارک جنگ پارتیزانی برنمی خورم، برعکس به از خود راضی بودن و تکرار تکبرآمیز و خودپسندانه - پرحرارت عبارات درباره آناشیس، بلانکیسم و تروریسم، که در اوایل شباب از برکرده اند، از این پست کردن انقلابی ترین دکتورین دنیا غمگین می-شوم."<sup>۳۵</sup>

لنین در مقاله " دروس قیام مسکو" (منتشره در نشریه **Proletary** (پرولتار)، ش ۲، ۲۹ اوت ۱۹۰۶) اصطلاح " ترور انبوه" را برای عملیات پارتیزانی موصوف به کار برده، اشاره نموده است، که " جنگ پار-تیزانی، ترور انبوه، که اکنون پس از دسامبر [یعنی به دنبال شکست نظامی قیام در ۱۹۰۵] تقریباً

لاینقطع در سرتاسر روسیه به عمل می آید، بدون شک یاور توده ها برای آموختن استعمال تاکتیک صحیح در لحظه روی داد قیام خواهد بود. سوسیال دموکراسی باید با این ترور انبوه موافقت نماید و آن را جزیی از تاکتیک خود به سازد.<sup>۲۶</sup>

درحقیقت هیچ مارکسیستی نمی تواند رویکردی غیر از این به مسئله ترور انقلابی برگزیند. این ترور مسلماً نه درمورد مردم، نه درمورد توده ها و نه حتی درمورد گروه هایی که یقیناً به دلیل شرایط معیشتی شان و وضعیت طبقاتی شان به پرولتاریا نزدیک اند، ولی برای شرکت در جنبش انقلابی دچار تردیدند، به عمل نمی آید. ترور انقلابی فقط درمورد مأمورین سیستم استثمارگر و کارمندان و نمایندگان دستگاه سرکوبگر، درمورد رهبران و مسئولان عمده نظامی و غیرنظامی ضدانقلاب صورت می پذیرد. این نظریه که سرکوب از حالات آنی کارگزاران سیستم سرمایه داری ناشی نمی گردد، بلکه از قوانین جبری اقتصادی نفس این سیستم نشأ می گیرد، صحیح، ولی نصف حقیقت است.

این سیستم انسان ها را درهم می آمیزد، و آن ها را به ارگان های خود بدل می سازد، هم چنان که این انسان ها نیز خود شخصاً عملکردشان در دستگاه سرکوبگر را می پذیرند، و به این ترتیب بدل به دشمنان خلق می گردند. سیستم به توسط این دشمنان پرولتاریا کار و عمل می کند. جهت تخریب این سیستم ارگان های آن را باید از هم جدا و متلاشی ساخت. امکان دیگری برای پیکارجویان انقلابی وجود ندارد. حاکمان ترسی را که از طریق ترور تولید می نمایند، جهت اطاعت و تسلیم پرولتاریا به کار می گیرند. آیا چه مانعی می تواند در برابر این وجود داشته باشد، که سرکوب شدگان نیز جهت رهایی نهایی خویش ترس تولید کرده از طریق ترور در میان دشمنان شان را به کارگیرند؟

#### روشنگری ها و پانوشت ها

<sup>۱</sup> "مسائل استراتژی در جنگ انقلابی چین" (۱۹۳۶)، مانوتسه دون، منتخب آثار، ج ۱، چ ۱، ص ۲۹۴ (پکن، اداره نشریات زبانهای خارجی، ۱۹۶۹).

<sup>۲</sup> "مسئله اساسی هر انقلاب موضوع قدرت حاکمه در کشور است. بدون توضیح این مسئله نمیتوان از هیچگونه شرکت آگاهانه در انقلاب و بطریق اولی از رهبری بر آن صحبت کرد." (ولادیمیر ایلیچ لنین (نام واقعی: اولیانف) (Vladimir Ilyich Lenin (Ulja-)) (Nov ۱۹۲۴ - ۱۸۷۰): "درباره قدرت دوگانه" (در پراودا، ش ۲۸، ۹ آوریل ۱۹۱۷)، لنین، آثار منتخب در دو جلد، ج ۲ (قسمت اول)، ص ۱۵ (مسکو، اداره نشریات زبانهای خارجی، ۱۹۵۳).

<sup>۳</sup> "مسائل جنگ و استراتژی" (۱۹۳۸)، مانوتسه دون، ...، ج ۲، چ ۲، ص ۳۲۵ (۱۹۷۵).

تز اساسی مانو در این مقاله آنست، که تصرف مسلحانه قدرت وظیفه مرکزی انقلاب سوسیالیستی می باشد. در این راه بطنه او مؤکداً به این نکته عطف توجه می دهد، که این وظیفه هم چنین درمورد ممالک صنعتی غربی صدق دارد، ولی با این استثناء که قیام و پیکار مسلحانه را "تا زمانیکه بورژوازی واقعاً ناتوان نگردد، تا زمانیکه اکثریت عظیم پرولتاریا برای اقدام به قیام مسلح و جنگ مصمم نشود" (همان، ص ۳۲۶) نباید آغازید.

جهت درک درست این قول مانو توجه باید داشت که منظور او اینست، که جنگ داخلی در ۱۹۳۸ می باید به وسیله احزاب کمونیست در متروپل ها صورت گیرد. او در برابر اپورتونیست های راست در حزب کمونیست چین از قرار داده شدن موضوع جنگ آزادی بخش درازمدت خلق چین علیه امپریالیست ها و اربابان فنودال و بورژوازی کمپرادور در چین در دستور کار دفاع می نمود.

مبدا دگماتیسمین های چینی - همانند منشویک های روسی اسلاف شان - این تز بود، که انقلاب پرولتاریایی نتیجه روابط تولید سرمایه داری کاملاً رشد کرده است، و لذا می تواند نقطه آغازش را در متروپل ها داشته، تنها به این شکل موفق باشد. به عقیده آن ها انقلاب در شرایط اجتماعی - اقتصادی چین در نهایت می توانست یک انقلاب بورژوازی باشد، و بورژوازی ملی طبیعاً رهبریش را به دست گیرد، چرا که پرولتاریا قادر به این کار نیست، و بنابراین نقش رهبری در چین به گومیندان (Kuomintang) محول می گردید، و پرولتاریا تنها عملکرد کمی می داشت. انقلاب سوسیالیستی جهانی می باید تا بروز عملیات پرولتاریا در متروپل ها به تعویق افتد.

این واقعیت که پرولتاریا در ممالک صنعتی هنوز به اسلحه متوسل نگردیده بود، به نظر می رسد دلیل این بوده باشد که وضعیت در متروپل ها هنوز انقلابی نبوده است.

مانو درمقابل دگماتیسمین ها در دفاع از نقطه نظرش ماهیت ویژه انقلاب پرولتاریایی در چین را مطرح ساخته، دلیل احزاب کمونیست برای احتراز از پیکار مسلحانه در متروپل ها، اما ناگزیری بلاشرط حزب کمونیست چین برای پیش بردن چنین پیکاری در چین را توضیح می داد.

در این مجادله مانو با دگماتیسمین ها برای مانو موضوع تردید در درستی موضع "احزاب کمونیست پیش رو" در متروپل ها نمی توانست مطرح باشد، و نه حتی ضرورتی داشت که او در این مسئله به صورت بدعت گذار در برابر کمینترن ظاهراً

هر گردد. کافی بود او فقط به تشریح خط احزاب کمونیستی برطبق برنامه مارکسیست - لنینیستی به پردازد، و آن را به صورت نتیجه شرایط مختلف توضیح دهد. تز صحیح او، این که تنها جنگی که پرولتاریا در متروپل ها بدان نیازمند است، جنگ داخلی می باشد، و خود را برای آن آماده نیز می سازد، به این شکل مجرد می ماند.

مائو منظورش را از " ناتوانی واقعی بورژوازی" دقیقاً روشن نساخته است. آیا بحران عمومی سرمایه داری موجد جنگ جهانی با چند میلیون کشته، آیا بحران های اقتصادی عمیق و جهانگیر در دهه های ۲۰ و ۳۰ سده سابق با چند میلیون بی-کار و فلاکت بزرگ توده ها، تورم مفرط در ۱۹۲۳ در آلمان با هزاران مرده از گرسنگی مبین ناتوانی واقعی بورژوازی نبوده- اند؟ تنها در یک مورد بورژوازی در آن سال ها تصور ننموده، و آن این که موفق شده پرولتاریا را در متروپل ها منحرف، متفرق و فاسد سازد. این توفیق نجات بخش بورژوازی از روبه رویی با انقلاب بوده است.

ولیکن ناتوانی بورژوازی را نمی توان جدا از ناتوانی احزاب کمونیست در نظر گرفت. نمی توان این واقعیت را نادیده انگاشت که باوجود ناتوانی های مکرر سیستم های سرمایه داری (در هیئت بی کاری انبوه، تورم تصاعدی با فلاکت سخت توده-ها، جنگ با تخریبات وحشت ناک و ضایعات عظیم انسانی و قحطی عمومی)، جنگ داخلی در متروپل ها درنگرفته، پرو-لتاریا در این ممالک بعداً نیز کم تر از قبل برای یک قیام مسلحانه و جنگ داخلی آماده گشته است.

مائو به تحلیل این نکته نپرداخته که چرا با حمله مسلحانه فاشیست ها به سازمان های پرولتاریا مقابله به مثل نگر- دیده شده است. در ۱۹۳۸، یعنی به دنبال پیروزی فاشیسم در ایتالیا، آلمان، اسپانیا، ژاپن و به دنبال شکست جبهه خلقی در فرانسه باید درک می شده است که امکان پرولتاریا برای پیکار قانونی در ممالک سرمایه داری، امکان تبدیل پارلمان های بورژوازی به تریبون های مبارزه طبقاتی وجود نداشته است. مائو عطف توجه می دهد، که وظیفه اساسی احزاب کمونیست پیش گیری از وقوع جنگ امپریالیستی است. به نظر او متصور نبوده که احزاب پرولتاریایی در ممالک امپریالیستی آلمان، ژاپن و ایتالیا قادر بوده باشند توده های کارگر را برای "یک مبارزه قانونی درازمدت" بسیج سازند.

پس از جنگ جهانی دوم، که منتج به پی ریزی زل تعیین کننده اتحاد شوروی و جمهوری خلق چین گردید، می باید امکان تبدیل جنگ های امپریالیستی به جنگ های داخلی اجتماعی انقلابی تعریف تازه ای بیابد. مبدأ لنین در تحلیلش از جنگ های امپریالیستی، پیکارهای مسلحانه قدرت های بزرگ سرمایه داری بوده است. این شکل جنگ سرمایه داری به کهنگی گراییده، به جای آن شکل تازه سرکوب مسلحانه امپریالیستی ظاهر گشته است. ماشین های نظامی قدرت های بزرگ سرمایه داری برای سرکوب جنبش های آزادی بخش ملی و اجتماعی در ممالکی که امروزه از تکامل شان جلوگیری به عمل می آید، به کار گرفته می شوند.

قول مائو که جنگ داخلی در متروپل ها ابتداء می باید زمانی آغاز گردد که اکثریت غالب پرولتاریا مصمم به پیکار مسلحانه باشد، مطمئناً مبین دموکراتیسم متافیزیکی نمی باشد، اما مبین این که ظاهراً او این را ممکن تشخیص نمی- داده است که جنگ داخلی در مناطق مدنیت یافته به تواند تحت شرایط دیگری و با پیروزی پرولتاریا روی دهد.

<sup>۴</sup> پدیده کمیته های کارخانه دارای سابقه طولانی است، و اصل و ریشه آن به انقلاب اول روسیه می رسد.

کمیته های کارخانه به صورت کمیته های دائم عملیات در ۱۹۰۵ به وسیله کارگران در کارخانه ها تشکیل یافته بودند. طی انقلاب فوریه ۱۹۱۷ تعداد این کمیته ها در مناطق صنعتی در سرتاسر روسیه مداوماً افزایش یافت. کمبود سازمان-های صنفی و سنت جنبش شورایی ۱۹۰۵ علت آن بود که اقشار رادیکال کارگری همین کمیته های کارخانه را به صورت ارگان های طبیعی مبارزه ملاحظه می نمودند. اگر اکثریت در اتحادیه های صنفی مدت درازی در جناح راست نسبت به حزب بلشویک بود، در مقابل کمیته های کارخانه سریعاً شعایر انقلابی بلشویک ها را پذیرفتند، و در جناح چپ نسبت به بلشویک ها قرار گرفتند. مثلاً در بهار ۱۹۱۷ اکثریت در چند کنفرانس کمیته های کارخانه موافقت شان را با شعایر بلشویک ها در زمینه کنترل کار و قدرت شوروی اعلام داشتند. (M. Brinton: Die Bolschewiki und die Arbeiterkont-rolle, s.31 f (Hamburg, 1976) ) این رادیکالیت بزرگ کمیته های کارخانه علت آن بود، که بلشویک ها تا درجه ای آن ها را به مثابه ارگان های انقلابی در نخستین مرحله انقلاب روسیه، یعنی تا انقلاب اکتبر به حساب آوردند. پس از این که **سویت ها** تحت قیام ژوئیه ۱۹۱۷ ماهیت رفرمیستی و مرتبط بودن شان با حکومت موقت را با اجتناب از پذیرش مطالبه توده ای حول تحقق شعار " کل قدرت به شوراها " نشان دادند، در کنگره ششم حزب بلشویک در ۲۶ ژوئیه (۳ اوت) ۱۹۱۷ درباره تغییر شعار و تاکتیک بحث شد. از این نقطه زمانی توأم لنین کمیته های کارخانه را به صورت ارگان های انقلاب-بی به عوض **سویت ها** به حساب می آورد. ولیکن، بلشویک ها به دلیل تاکتیکی از بیان روشن موضع شان درقبال رابطه بین کمیته های کارخانه و اتحادیه های صنفی امتناع ورزیدند، همچنین شعار کنترل کار را به گونه ای فرموله کردند که تفسیرش به چند صورت ممکن باشد. کمیته های کارخانه آن را به صورت علامت به کارگران برای در اختیار گرفتن تو- لید در کارخانه ها استنباط نمودند. نیز تمایلات در کمیته های کارخانه برای کسب زل رهبری کننده در دگرگونی انقلابی و سازمان یابی آتی تولید پس از تصرف سوسیالیستی قدرت نمودار شدند. در تصویبنامه یک کنفرانس کمیته-های کارخانه آمده بود: " کمیته های کارخانه کودکان انقلاب اند. آن ها نیروی تازه ای هستند، که باید بر روی شان حساب کرد. کمیته ها باید کانون خود را به وجود آورند، که مستقل از اتحادیه های صنفی باشد و مبارزه سیاسی و صنفی جنبش کارگری را رهبری نماید." (A.M. Pankratova: Fabrikräte in Russland, s.227(Fischer Verlag, 1976))



رای دهی دموکراتیک در یک کمیته کارخانه (۱۹۱۷)

در جنبش صنفی اعضای آن خود را در معرض تهدید کمیته های کارخانه به علت مطالبه پیوسته صریح تر آن ها در زمینه رهبری بلاشروط احساس نمودند، و این احساس بی جهت نیز نبود، زیرا بلافاصله پس از صادر گشتن تصویبنامه کنترل کار در ۱۴ نوامبر ۱۹۱۷، اولین کنفرانس سرتاسری روسیه به کمیته های کارخانه اعلام داشت، که همکاری با اتحادیه های صنفی، تا جایی که به کنترل کار مربوط می گردید، " با چرخش محدود در حیات اقتصادی - سیاسی روسیه، مطلقاً منحل شده است." این نیز طبیعتاً نمی توانست مورد قبول اتحادیه های صنفی قرار گیرد.

همزمان حساب کردن تاکتیکی بلشویک ها بر روی کمیته های کارخانه ابداً به این معنا نبود، که آن ها موافق با محول گردیدن مسئولیت تولید اجتماعی به کمیته های کارخانه بوده باشند. کما این که بلشویک ها به دنبال تصرف قدرت سیاسی، علامت قبلی به کمیته های کارخانه را بدین گونه تغییر دادند که مستقیماً تصریح شد آن ها می باید از اتحادیه های صنفی اطاعت نمایند. بلشویک ها با رادیکالیزه شدن بخش انبوهی از کارگران، به اکثریت در اتحادیه های صنفی - با استثنائاتی جزئی، مثلاً در اتحادیه صنفی کارگران راه آهن - دست یافتند. در زمینه تحقق کنترل کار بلشویک ها می توانستند از وفاداری اتحادیه های صنفی اطمینان داشته باشند، نه از وفاداری کمیته های کارخانه رادیکال.

بر این اساس اتحاد بین قدرت دولتی بلشویک ها و اتحادیه های صنفی جهت ناتوان ساختن کمیته های کارخانه و تبدیل شان به تحتانی ترین سلول ها در دستگاه اتحادیه صنفی پدید آمد. در اولین وهله جلوگیری از برگذاری کنفرانس سرتاسری روسیه، که کمیته های کارخانه امیدوار به صورت پذیرفتن آن در دسامبر ۱۹۱۷ به مقصود هماهنگ سازی و تحکیم در اختیار گرفتن سازمان دهی تولید بودند، به عمل آمد. ناتوان ساختن نهایی کمیته های کارخانه با امور فشار اقتصادی صورت گرفت، به این معنا که مقامات تحویل مواد خام یا وام دهی به کمیته های کارخانه را مشروط به این نمودند که آن ها خود را مطیع اتحادیه های صنفی سازند.

اما اتحاد قدرت دولتی و اتحادیه های صنفی فراتر از این رفت. یکی از مهم ترین عرصه های فعالیت اتحادیه های صنفی در اولین سال های سپسین انقلاب اکتبر عبارت از شرکت در بنای سیستم اقتصادی - اداری دولتی بود. در آن دوره یک همکاری نزدیک بین شورای اتحادیه های صنفی سرتاسری روسیه و شورای عالی اقتصاد ملی (Vysshii Sovet Nar-dnogo Khozyaistva(vesenkha) پدید آمد. ولیکن این اتحاد بر بستر تحولات روسیه و تغییر برخورد حزب بلشویک به اتحادیه های صنفی صورت دیگری به خود گرفت.

( درباره موضوع اتحادیه های صنفی که به آن اشاره رفت، بررسی دیگری تحت عنوان " بحث اتحادیه های صنفی در حزب بلشویک (۱۹۲۱ - ۱۹۲۰). آپوزسیون کارگری " از توفان آراز در سایت سیاسی و فرهنگی هفته، سال یازدهم، ۲۰ ژوئن ۲۰۱۷ انتشار یافته است.)

<sup>۵</sup> مارکس این اثرش را از ژانویه تا نوامبر ۱۸۵۰ نوشته، و آن برای نخستین بار در نشریه - *Neue Rheinische Zeitung. Politisc-Ökonomische Revue* - he به چاپ رسیده، بعد به صورت جزوه با پیشگفتار انگلس به آن در برلین (Berlin) انتشار یافته، و در منابع زیر نیز مندرج است:

**Karl Marx / Frederick Engels, Collected Works, vol.10, pp.45 – 131 (Moscow, Progress, 1978)./ Marx / Engels, Werke, bd.7, ss. 9 – 107 (Berlin, Dietz, 1960).**

<sup>۶</sup> نقل از *لنین*، ...، ج ۲ (قسمت اول)، ص ۳۱۳.

گفتنی است، لنین در یکی از آثار نظریش، **دولت و انقلاب** (نوشته شده در ماه های اوت و سپتامبر ۱۹۱۷، منتشره به صورت کتاب در سال ۱۹۱۸)، اهمیت درخوری به پیشگفتار انگلس به اثر مارکس قائل شده است. لنین در فصل چهارم، مبحث ۵ اثرش از جمله نوشته است: "انگلس در حالیکه تذکرات ضمنی جالبی درباره مسائل مربوط به روش نسبت به دولت مید-هد، درس های کمون را بوضوح شگرفی تلخیص می نماید. این تلخیص که از تمام تجربه نویسنده در دوران بیست ساله پس از کمون، سرشار و بویژه علیه "ایمان خرافی نسبت به دولت" که در آلمان شایع بود متوجه است، از لحاظ مسئله مورد بحث حقا میتواند/خرین کلام مارکسیسم نامیده شود." (نقل از لنین، ...، ج ۲ (قسمت اول)، صص ۱۳-۳۱۲).

<sup>۸</sup> "جنگ پارتیزانی" (منتشره برای نخستین بار در نشریه **Proletary** (پرولتاریا)، ش ۵، ۳۰ سپتامبر ۱۹۰۶)، مقدمه بر جزوه "نامه غیررسمی رییس اداره پلیس لوپوخین" (۱۹۰۵)،

V.I. Lenin, Collected Works, vol.11, 4.edi., pp.222 – 23 (Moscow, Progress, 1978).

V.I. Lenin, ..., vol.8, 4.edi., pp.203 – 04 (1977).

<sup>۱۰</sup> ارنست ماندل (Ernest Mandel) (۱۹۲۳-۹۵)، نظریه پرداز چپ، پس از تجارب قیام ۱۹۶۸ یک "تیپولوژی برای انقلاب در ممالک امپریالیستی" قابل انتقاد و درحقیقت مردود به دلیل غیرواقع بینانه بودن ارائه داشته است. برای عناصر راهبرده آن نک: "Die Lehre vom Mai 1968", **Revolution in Frankreich**, ss.123-26.

<sup>۱۱</sup> مانو: "تسلیم طلبی در جنگ مقاومت ضدژاپنی" (۱۹۳۷)، **مانوتسه دون**، ...، ج ۲، ص ۷۸.

<sup>۱۲</sup> Pannekoek: "Masseaktion und Revolution", **Neue Zeit**, 2.bd., 1912.

<sup>۱۳</sup> بنگرید به نوشته لنین: "انقلاب پرولتاریایی و کائوتسکی مرتد" (منتشره نخستین بار در **پراودا**، ش ۲۱۹، اکتبر ۱۹۱۸، بعد به صورت جزوه در ۱۹۱۸)، از جمله مندرج در V.I. Lenin, ..., vol.28, 3.edi., pp.105 – 13 and pp.227 – 325 (1981).

<sup>۱۴</sup> Lenin, Werke, bd.5, s.536 (Berlin, Dietz, 1961 – 64).

<sup>۱۵</sup> "کمونیستها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام میکنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر، وصول به هدفهایشان میسر است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتارها در این میان چیزی جز زنجیر خود را از دست نمیدهند، ولی جهانی را بدست خواهند آورد. **پرولتارهای سراسر جهان، متحد شوید!** (کارل مارکس / فریدریش انگلس: **مانیفست حزب کمونیست**، ج ۲، ص ۸۹ (یکن، اداره نشریات زبانهای خارجی، ۱۹۷۵)).

<sup>۱۶</sup> "چه باید کرد؟"، **Lenin, Werke**, bd.5, s.386.

<sup>۱۷</sup> بلانکیست ها پیروان یک جریان سیاسی در نهضت سوسیالیستی، پدید آمده در سده ۱۹ و وابسته به نام و فعالیت انقلابی مشهور لوئی بلانک (Louis Blanc) (۱۸۰۵-۸۱).

به عقیده بلانک استثمار سرمایه داری را ممکن بود با توطئه و اقدام گروهی کوچک از انقلابیون مصمم و متعهد، بدون شرکت و پشتیبانی توده های انبوه نابود ساخت، و با قرار دادن آن گروه کوچک در رأس حکومت به سوسیالیسم نایل گشت.

در فرهنگ سیاسی بلانکیسم به صورت اصطلاحی درخصوص راهکار توطئه گرانه و اقدام گروهی با اندیشه های تندروانه، چگونگی عمل و تئوری سازگار با آن، بی اعتمادی به توده ها و به لزوم پیکار متشکل و اصولی آن ها استعمال شده است. بلانکیست ها به نیرو، زل توده ها، وضعیت انقلابی مشخص، شرایط لازم برای پیروزی، کار مستمر، بردبارانه و برنامه مند و سیاست اصولی بی اعتناء و به نقش طبقه کارگر، حزب و اهمیت رابطه با توده بی عقیده بوده اند. مارکس و انگلس باوجود ارزش قائل شدن به شخصیت انقلابی بلانک، مشی او برای ایجاد تحول انقلابی در جامعه را رد و از آن انتقاد می نموده اند. لنین نیز دارای رویکرد مشابه به جریان بلانکیسم بوده، محض نمونه در مقاله "درباره قدرت دوگانه" از جمله نوشته است: "ما بلانکیست نیستیم یعنی طرفدار تصرف قدرت از طرف یک اقلیت نیستیم، ما مار-کسیست یعنی طرفدار مبارزه طبقاتی پرولتاری علیه گنج سری خرده بورژوازی، علیه شوینیسم دفاع طلبانه و عبارت پردازی و علیه تبعیت از بورژوازی هستیم." (لنین، ...، ج ۲ (قسمت اول)، ص ۱۸).

<sup>۱۸</sup> "چه باید کرد؟"، **Lenin, Werke**, bd.5, s.393.

<sup>۱۹</sup> عنوان مقاله ای از مانو، نوشته شده در سال ۱۹۳۰، مندرج در **مانوتسه دون**، ...، ج ۱، صص ۹۳-۱۷۵.

<sup>۲۰</sup> "Rede auf dem Londoner Parteitag der SDAPR", **Rosa Luxemburg, Gesammelte Werke**, bd.1, 2.auf., s.287 (Berlin, Dietz, 1979).

<sup>۲۱</sup> در این باره نوشته ای از هوشی مین (Ho Chi Minh) (۱۹۶۹-۱۸۹۰) تحت عنوان "کار نظامی حزب در میان دهقانان. اسلوب-های چریکی انقلابی"، ترجمه توفان آراز در سایت سیاسی و فرهنگی هفته، سال دوازدهم، ۱۸ دسامبر ۲۰۱۷ انتشار یافته است.

<sup>۲۲</sup> مانو: "مسائل استراتژی در جنگ پارتیزانی ضدژاپنی" (۱۹۳۷)، **مانوتسه دون**، ...، ج ۲، ص ۱۱۶.

<sup>۲۳</sup> پیشگفتار به **مبارزات طبقاتی در فرانسه ۱۸۴۸/۱۸۵۰**.

<sup>۲۴</sup> ارنستو چه گوارا (Ernesto Che Guevara) (مقتد. ۱۹۲۸-۶۷).

<sup>۲۵</sup> Luxemburg: "Die Theorie und die Praxis", **Neue Zeit**, 28.jahrgang, 2.bd., 1910.

<sup>۲۶</sup> درخور یادآوری است که قبلاً در کنگره دوم همین حزب (از ۳۰ ژوئیه تا ۲۳ اوت ۱۹۰۳) - کنگره ای که نقطه عطفی در تاریخ حزب به شمار می رود - "ترور" یکی از موضوعات رسیدگی در کار جلسات را تشکیل می داده است.

<sup>۲۷</sup> Lenin, Werke, bd.5, s.175.

<sup>۲۸</sup> همان، ص ۱۵۱.

همان<sup>۲۹</sup>

<sup>30</sup> Lenin, Werke, bd.11, s.205.

همان، ص ۲۱۴.<sup>۳۱</sup>

همان، ص ۱۵۳.<sup>۳۲</sup>

همان، ص ۲۰۶.<sup>۳۳</sup>

همان، ص ۲۲۲.<sup>۳۴</sup>

همان<sup>۳۵</sup>

همان، ص ۱۶۳.<sup>۳۶</sup>